

#### اشاره

یکی از مسائلی که موجب نزدیکی و انسجام گروه‌های مختلف فکری مسلمانان در جامعه اسلامی می‌شود، شناخت صحیح فرقه‌های اسلامی از یکدیگر است. نگارنده در این مقاله در صدد معرفی یکی از گروه‌های فکری به نام سلفیه است. گرچه سلفیه با این عنوان پدیده‌ای نوظهور است، اما ریشه‌های فکری آن به اهل حدیث و ابن تیمیه و پیروان او برمی‌گردد. یکی از مسائل مورد اختلاف میان متفکران، تعریف سلفیه و مصادیق سلف صالح، به ویژه سلف صحابه رسول خدا(ص)، است که در این مقاله دیدگاه‌های موافقان و مخالفان گزارش و سپس داوری شده است. در ادامه ریشه‌های پیدایش و تحولات تاریخی آن از آغاز تا محمد بن عبدالوهاب بررسی می‌شود.

### شناخت سلفیه

معناشناسی، تاریخچه پیدایش و تحولات آن

(۱)

دکتر علی الله‌بداشتی\*

#### مقدمه

پس از رحلت رسول گرامی اسلام(ص)، بین مسلمانان در موضوع جانشینی رسول خدا اختلاف افتاد و این مسئله یک سؤال اساسی را مطرح ساخت: آیا خلافت به نصب الاهی و معرفی نبوی ثابت می‌شود یا به انتخاب مردمی؟ پاسخ به این سؤال مستلزم یک موضعگیری

---

\* علی الله‌بداشتی تحصیل‌کرده حوزه و دانشگاه است. از ایشان علاوه بر یک جلد کتاب، چندین مقاله علمی در نشریات کشور چاپ و منتشر شده است. وی دارای دکترای فلسفه و کلام و عضو هیأت علمی دانشگاه قم و رئیس گروه فلسفه و کلام است.



اعتقادی بود و طرفداران انتخاب یا انتصاب، هر کدام یک گروه فکری از مسلمانان را شکل دادند. سپس در زمان خلافت امیر مؤمنان (ع) گروهی به کلی منکر هر نوع حکومتی شدند و صف خویش را از امت اسلامی جدا کردند و به خوارج معروف شدند. بعد از آن نیز مسائلی که در باب ایمان و کفر، قضا و قدر، جبر و اختیار، صفات الهی به ویژه قدیم یا حادث بودن کلام الهی و به تبع آن حدوث و قدم قرآن، عقل‌گرایی و نص‌گرایی و ... پیش آمد، موجب تفرق مسلمانان به فرقه‌های گوناگون گردید. یکی از این فرقه‌ها اهل حدیث بودند که به اخذ مسائل اعتقادی و فروع عملی از ظواهر قرآن و روایت اصرار می‌ورزیدند. از درون این جریان فکری در قرون اخیر تفکر سلف‌گرایی با نام سلفیه به عنوان یک فرقه شکل گرفت که در این مختصر به معرفی آن می‌پردازیم.

### معناشناسی سلفیه

#### سلفیه در لغت

سلفیه از نظر ماده مصدر صناعی از کلمه «سَلَف» است که به آخرش «یاء» نسبت همراه با «هاء» اضافه شده که این «هاء» هنگام وصل قلب به «ة» می‌شود، یعنی در هنگام وقف «سلفیه» و در هنگام وصل «سلفیة» خوانده می‌شود.<sup>۱</sup> از نظر معنا نیز برخی آن را به معنای پدران گذشته دانسته<sup>۲</sup> و برخی آن را بر همه پدران و اقربای یک فرد که از نظر زمانی یا فضیلت بر او مقدم هستند اطلاق کرده‌اند.<sup>۳</sup>

#### سلفیه در اصطلاح

اصطلاح سلفیه در آثار محققان مسلمان کشورهای عربی به دو معنا به کار رفته است:<sup>۴</sup> معنای اول در مورد کسانی است که مدعی‌اند در اعتقادات و احکام فقهی به سلف صالح اقتدا

۱. شقره، محمد ابراهیم، هی السلفية، مكة المكرمة، مكتبة ابن تیمیة، ۱۹۹۲ م، ص ۱۷.

۲. اسماعیل بن حماد جوهری، صحاح، جزء ۳، احمد عبدالغفور مطار، افسست قم، امیری، ۱۳۶۸.

۳. مجمع اللغة العربية، الوسيط، جزء اول، با مقدمه ابراهیم مذکور، چاپ دوم، تهران، ناصر خسرو، بی‌تا.

۴. محمد سعید رمضان البوطی، سلفیه بدعت یا مذهب، ترجمه حسین صابر، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

ص ۲۵۶ - ۲۵۹؛ سید محمد کتیری، السلفية بين اهل السنة و الامامية، ص ۴۲ - ۴۳.

می‌کنند. معنای دیگر که کاربرد آن به دوران بیداری مسلمانان در عصر حاضر برمی‌گردد، دربارهٔ کسانی است که برای بیداری مسلمانان و رهایی آنان از تقلید فکری غرب و اتکا و اعتماد آنان به فرهنگ و تمدن دیرین خویش و رجوع به قرآن و سنت، با نگاهی تازه و اندیشه‌ای نو برای حل معضلات و مسائل فکری جدید و استخدام فن و تکنیک و علوم تجربی بر مبنای فرهنگ اسلامی و تطهیر چهرهٔ نورانی اسلام از غبار بدعتها و خرافه‌هایی که در طول چهارده قرن بر آن نشست بود تلاش کرده‌اند و حرکت «اصلاح دینی» را شکل داده‌اند. آنها عنوان «سلفیه» را نشانی برای خویش قرار دادند؛ به این معنا که:

باید همهٔ رسوباتی را که پاکی و صفای اسلام را به تیرگی مبدل ساخته و همهٔ بدعتها و خرافه‌ها و... را از اسلام دور کرد... تا دین اسلام به عنوان دین کار و تلاش و زندگی مورد توجه قرار گیرد.<sup>۱</sup>

بدیهی است مراد ما از سلفیه در این بحث معنای اول است که معرفی آنان محور بررسی و نقد این مقاله است. تعریفهای متعددی از سوی موافقان سلفیه و مخالفان آنان برای «سلفیه» ارائه شده که به برخی از آنها به ترتیب اشاره می‌شود.

#### الف) تعریف سلفیه از دیدگاه موافقان

سلفیها در این معنا متفق‌اند که «سلفیه» به معنای پیروی از سلف صالح است. اما در مصادیق سلف صالح اختلاف نظر وجود دارد. محمد ابراهیم شقره، از محققان سلفی معاصر، مدعی اتفاق نظر در معنای سلفیه و مصادیق آن است و پیشینیان امت پیامبر به ویژه آنها را کلماتی دوسه‌گانه را اولیاء اسلامی زیسته‌اند و در حکام آداب اخلاق و عقیده پیر و منهنج‌بوی و خلفای راشدین بودند، مصداق سلف صالح می‌داند.<sup>۲</sup> اما محمد بن عبدالرحمان المغراوی، یکی دیگر از محققان این مکتب، می‌نویسد که عالمان دینی در تعریف اصطلاحی سلف صالح اختلاف دارند. ایشان به نمونه‌هایی از این تعاریف اشاره می‌کند و در پایان بهترین تعریف را سخن شیخ محمود خفاجی می‌داند که معتقد است محدودیت زمانی سه قرن اول اسلام به تنهایی برای معرفی سلف صالح کافی نیست، مگر اینکه به آن موافقت اندیشهٔ آنان با کتاب و

۱. سلفیه بدعت یا مذهب، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۲. هی السلفیة، ص ۱۷ و ۱۸.

سنت و روح کتاب و سنت را اضافه کنیم. پس کسی که در اندیشه‌اش مخالف کتاب و سنت باشد از سلف صالح نیست، اگر چه در بین صحابه و تابعین و تابعین زیسته باشد.<sup>۱</sup> علی حسین جابری، از محققان معاصر جهان عرب، نیز در مفهوم سلفیه کتاب و سنت را مبنا قرار می‌دهد و این دو را هم در مسائل نظری و هم در احکام فقهی شرط می‌داند و آن را منهج مسلمانان پاسدار کتاب و سنت در همهٔ زمانها می‌شمارد.<sup>۲</sup>

نتیجه اینکه دو محقق اخیر، بر خلاف محقق پیشین، به جای تأکید بر پیروی از سلف صالح، بر پیروی از کتاب و سنت تأکید ورزیده‌اند و تلاش کرده‌اند ابتدا تعریف مفهومی ارائه نمایند و سپس مصادیق آن را معین کنند. در نهایت به دیدگاه دکتر مصطفی حلمی، از محققان سلفیه در مصر، می‌رسیم که چند اثر در معرفی سلفیه دارد. وی «سلفیه» به معنای عام را اسم علم برای کسانی می‌داند که در اعتقادات و فقه (احکام فقهی) از سلف صالح و تابعین در سه قرن اول اسلام و پیشوایان امت بعد از آنها، مثل ائمهٔ چهارگانهٔ اهل سنت و سفیان ثوری، بخاری و مسلم و سایر اصحاب سنن و همچنین از علمایی که ملزم به روش مسلمانان اولیه هستند - گرچه فاصلهٔ زمانی با آنان دارند و با مشکلات و مسائل جدید روبه‌رو هستند - مثل ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب و معاصران دیگر که در عربستان، هند، مصر، شمال آفریقا و سوریه‌اند پیروی می‌کنند.<sup>۳</sup>

ایشان در ادامه «سلفیه» در معنای خاص را اقتدا به رسول خدا (ص) می‌داند؛ به این معنا که سیرهٔ نبوی در جغرافیای فکری و زندگی روزانهٔ سلفیان حضور فعال دارد و آنان شریعت اسلامی را بر طبق سنت نبوی تنظیم می‌کنند. البته ایشان اجتهاد در مسائل مستحدثه را بر طبق اصول فقه و بر مبنای سنت جایز می‌دانند.<sup>۴</sup>

با بررسی تعاریف اصطلاحی گذشته و مقایسه بین دیدگاه‌های محققان سلفی می‌توان گفت سلفیها خود را پیرو رسول خدا، اصحاب آن حضرت، تابعین، تابعین تابعین، علمای اهل حدیث به ویژه احمد بن حنبل و ابن تیمیه، ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب می‌دانند.

۱. مغراوی، العشرون بین التأویل الاثبات فی آیات الصفات، بیروت، مؤسسة الرسالة، ج اول، ۱۴۲۰ ق، ص ۱۴.

۲. جابری، الفكر السلفی عند الشیعة الاثنا عشریة، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۷.

۳. مصطفی حلمی، قواعد منهج السلفی فی الفكر الاسلامی، اسکندریة، دار الدعوة، ۱۹۹۲ م، ص ۱۷۸.

۴. همان.

## ب) تعریف سلفیه از دیدگاه مخالفان

مخالفان از زوایای مختلف درباره اصطلاح «سلفیه» تحقیق و بررسی کرده‌اند: گاه از آن جهت که این اصطلاح اشعار به وابستگی به گذشتگان دارد و بر کسانی دلالت می‌کند که جمود بر اندیشه گذشتگان به ویژه سه قرن اولیه اسلام دارند و هر گونه اندیشه، گفتار و عمل تازه‌ای را محکوم به بدعت می‌کنند؛ گاه از آن جهت که سلف صالح به جهت معاصر بودن با پیامبر گرامی اسلام و یا نزدیکی به عصر رسالت و شیوه‌ای که در فهم متون دینی داشتند، مزیتی دارند که فهم آن شیوه‌ها موجب فهم دقیق‌تر و بی‌پیرایه از اسلام یعنی قرآن و سنت نبوی خواهد بود؛ گاه نیز واژه «سلفیه» به عنوان یک نحله مذهبی در نظر گرفته می‌شود که به آرای عقیدتی و فقهی خاصی پایبند است و از آن دفاع می‌کند. در اینجا به اختصار بعضی از دیدگاه‌های مخالفان را بررسی می‌کنیم:

محمد سعید رمضان البوطی<sup>۱</sup> «سلفیه» را از جهات گوناگون مورد کاوش قرار داده است. وی معتقد است این واژه هنگامی که معنای اصطلاحی آن مورد نظر باشد، برگرفته از واژه سلف است و مراد سه قرن نخست حیات امت اسلامی است که شایسته‌ترین عصر اسلامی و سزاوارترین آنها به اقتدا و پیروی است. منشأ این اصطلاح نیز فرموده رسول خدا(ص) است که بنابر روایت ابن مسعود به نقل از یخاری و مسلم فرمود: «بهترین مردم، مردم قرن من هستند، سپس کسانی که در پی ایشان می‌آیند و سپس دیگرانی که در پی آنان می‌آیند...»<sup>۲</sup> بی‌تردید سبب این برتری آن است که مسلمانان این سه قرن به سرچشمه‌های نبوت و تعلیم رسالت نزدیک‌ترینند. آنان مجموعه‌ای از مسلمانان را تشکیل می‌دهند که گروهی از آنان، یعنی صحابه، عقاید اسلامی و اصول و احکام دین را مستقیم و بدون واسطه از رسول خدا(ص) گرفته‌اند و دومین حلقه مظهری از تابعین، یعنی کسانی هستند که از اصحاب رسول خدا پیروی کرده‌اند و سومین حلقه که نشانگر تابعین تابعین است، آخرین حلقه از دوران اندیشه و خلوص فطرت اسلامی از شائبه‌های ناخوانده وارد شده در دین است.<sup>۲</sup>

۱. از اندیشمندان اهل سنت است که در تقریب مذاهب اسلامی کوشش کرده و رکن‌رکین مقابله با وهابیت در سوریه است.

(سلفیه بدعت یا مذهب، مقدمه و اعطازاده خراسانی، ص ۸)

۲. سلفیه بدعت یا مذهب، ص ۱۹، ۲۰.



او سلف و سلفی بودن به این معنا را می‌پذیرد، چنان که می‌نویسد:

این حقیقت ما را بدان فرا می‌خواند که اندیشه و نیز شیوه رفتار خویش را به رشته وفاداری به سلف پیوند دهیم، به آنان اقتدا کنیم و در فهم متون دینی بر اساس قواعدی که آنان آورده‌اند عمل کنیم، به همه اصول اعتقادی و احکام عملی پایبندی نشان دهیم که همه یا اکثریت آنان بر آن اتفاق نظر داشته‌اند.<sup>۱</sup>

ایشان در ادامه این توضیح را اضافه می‌کند که مراد از پیروی از سلف، مقید شدن به ظاهر جزء به جزء الفاظ و کلماتی که آنان ادا کرده‌اند یا مقید شدن به موضعگیری خاص و موردی که آنان در پیش گرفته‌اند نخواهد بود، بلکه مراد رجوع به قواعدی است که آنان در تفسیر و تأویل متون دینی معیار و میزان قرار داده بودند و نیز به اصولی که آنان برای اجتهاد و تأمل و استدلال در اصول و احکام داشتند.<sup>۲</sup>

اما ایشان تمسک به کلمه سلف و ساختن عنوان «سلفیه» را که در تاریخ اندیشه و شریعت اسلامی پدیده‌ای نوظهور و عنوان مشخص و جدا کننده گروه معینی از مسلمانان با عقاید، افکار و اندیشه‌های خاص است نمی‌پذیرد و آن را بدعتی نو ظهور در دین می‌داند که نه سلف صالح این امت با آن آشنایی داشته‌اند و نه خلف پایبند به روش آنان...<sup>۳</sup>

البوطی در فصل دیگر این کتاب، علت بدعت شمردن اصطلاح «سلفیه» به این معنا را چنین توضیح می‌دهد:

اگر مقصود (مسلمانی که خود را وابسته به مذهب سلفیه می‌داند) از واژه سلفیه همان چیزی باشد که «واژه اهل سنت و جماعت» بر آن دلالت می‌کند، برای جماعت مسلمانان (اهل سنت) نامی جز آنچه سلف بر آن اجتماع کرده‌اند گذاشته و بدین ترتیب بدعتی به میان آورده است... اگر هم مقصود از «سلفیه» چیزی برابر نهاده اهل سنت و جماعت نباشد... در این

۱. همان، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۲۲ - ۲۳.

۳. همان، ص ۲۳ - ۲۴.

صورت تردیدی نخواهد بود که استفاده از این واژه و جایگزین ساختن آن - به مفهوم باطل خود - با واژه اهل سنت و جماعت که سلف صالح بر آن اجتماع داشته‌اند مغایرت دارد و بدعت است.<sup>۱</sup>

البوطی در ادامه سلفی را چنین معرفی می‌کند:

امروزه دیدگاه صاحبان این بدعت سلفی است که به فهرستی از آرای اجتهادی خود را در زمینه عقیدتی و خواه در زمینه فقهی پایبند باشند و از دافع کند و هرگز دایره بیرون نماندند و بدعت‌گذار بخواند.<sup>۲</sup>

وی در پایان نظر خویش را این گونه اظهار می‌کند که «سلفیه» مذهبی تازه اختراع شده در دین است و بنیان آن گردآمده‌ای از پاره‌ای آرای اجتهادی در زمینه‌های عقیدتی و احکام عملی است که صاحبان این مذهب آنها را بر اساس خواست و به اقتضای طبع و تمایلات خویش از مجموعه بسیار گسترده و گوناگون آرای اجتهادی که از سوی بسیاری از عالمان سلف و برگزیدگان اهل سنت و جماعت ابراز داشته شده است گرد آورده‌اند و آن گاه اعلام کرده‌اند که این تنها چیزی است که می‌تواند همه «فرقه ناجیه» (گروه نجات یافته اسلامی) را که در پرتو کتاب و سنت پیش می‌روند در خود جای دهد و هر که از این دایره بیرون رود و آرای اجتهادی دیگری برگزیند بدعت‌گذار و گمراه است.<sup>۳</sup>

یکی دیگر از ناقدان «سلفیه»، سامر اسلامبولی از محققان سوری است که معتقد است بسیاری از مردم می‌پندارند که راه و رسم اندیشیدن در مسائل فکری، فرهنگی و زندگی را باید از میراث فرهنگی گذشتگان و تطبیقش بر زمان حاضر، بدون توجه به عامل تغییر زمان و مکان، اخذ کرد و عیناً بر زمان حال و آینده منطبق ساخت. بر این مبنا جوامع گذشته سلطه خویش را بر آیندگان هموار می‌کنند، گویی گذشتگان زندگانی در بدن آیندگان و پدران زندگانی در اجساد فرزندان هستند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۲۶۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۶۶.

۴. سامر اسلامبولی، تحریر العقل من النقل، دمشق، ۲۰۰۰م، ص ۱۷۹.



ایشان در ادامه برخی مسلمانان را نیز مانند سایر ملت‌ها اسیر این توهمات و مبتلا به مرض سلف‌گرایی در فهم امور دینی و حیات اجتماعی می‌داند:

چون فهم کتاب و سنت را مقید به فهم صحابه کرده و مبتلا به جمود عقلی شده‌اند، به گونه‌ای که اگر با یکی از آنها مذاکره کنی، دائماً به زبان ابن تیمیه سخن می‌گویی و پیوسته برای تو از اقوال گذشتگان نقل می‌کند. آنان مذهبشان را مبتنی بر عقل نمی‌کنند، بلکه تکیه‌گاهشان را نقل قرار می‌دهند. از این رو از بحث عقلی و مناظره فکری می‌گریزند و تنها بر مسائلی تکیه می‌کنند که نصی قطعی یا ظنی بر آن اقامه شده باشد. آنچه در نظر آنان پسندیده است، قیل و قال گذشتگان است و آنها زبان گذشتگان‌اند و در رابطه عقل و نقل می‌گویند که نقل اساس هر فکر و اندیشه‌ای است و عقل چیزی جز تابع و خادم نقل نیست.<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه از دیدگاه ایشان سلفیه کسانی هستند که ایمان و اعتقاداتشان را از صحابه اخذ می‌کنند و قول و فعل صحابه را برای اندیشه و عملشان حجت می‌دانند.<sup>۲</sup> یکی دیگر از محققان و ناقدان سلفیه، سید محمد کتیری، مؤلف السلفیة بین اهل السنة و الامامة، است. ایشان بعد از بررسی دقیق واژه سلف و بررسی احوال و مجموعه‌هایی از مسلمانان سلف، اعم از صحابه و تابعین، و تابعین تابعین، در پاسخ این سؤال که سلفیه چه کسانی هستند، از قول اندیشمند مصری، شیخ محمد ابو زهره، می‌نویسد:

مقصود از سلفیه کسانی هستند که در قرن چهارم هجری ظهور کردند و آنان برخی از پیروان فرقه حنبلی بودند که می‌پنداشتند تمام آرایشان از احمد بن حنبل اتخاذ شده است و او را احیاکننده عقیده سلف می‌دانند. آنها با کسانی که افکارشان منطبق بر آرای آنها نباشد مبارزه می‌کنند. سپس سلفیه در هر فقه جری و سلطان تیمیف جدیدی انگرده و دعوت به آن پافشاری نموده‌اند. البته ابن تیمیه مسائل دیگری را متناسب با عصر

۱. همان، ص ۱۷۹ - ۱۸۹.

۲. نک: همان، ص ۱۸۸ - ۱۹۴.



خود بدان افزود و مجدداً این آرا در جزیره العرب در قرن دوازدهم به دست محمد بن عبدالوهاب زنده شد که وهابیهها پیوسته به آن دعوت می‌کنند.<sup>۱</sup> مؤلف در ادامه می‌افزاید که «پاره‌ای» از حنبلیهها سلفیه نامیده می‌شوند، چون سلفیهها افکار خاصی در مسائل اعتقادی دارند. اما احمد بن حنبل یکی از پیشوایان فقهی بود و در عقاید مکتب خاصی نداشت. او در ادامه به قول ابن خلیفه علیوی، یکی از علمای الازهر، اشاره می‌کند که سلفیه را از دسته حشویه حنبلی می‌داند. مؤلف این نسبت را در مورد وهابیهها تأیید می‌کند.<sup>۲</sup> این نسبت از سوی محققانی دیگر مثل استاد علی اصغر فقیهی و استاد جعفر سبحانی مورد تأیید قرار گرفته است.<sup>۳</sup> شایان ذکر است که این مقال را مجال بیان تفصیلی همه نظریه‌های موافقان و مخالفان نیست و از این رو به همین مقدار بسنده می‌کنیم و به بررسی آنها می‌پردازیم.

### بررسی و نقد تعاریف

محور تعریفهای موافقان از سلفیه، پیروی از سلف صالح است. گرچه مصطفی حلمی در تعریف خویش دامنه این پیروی را تا محمد بن عبدالوهاب و سایر رهبران معاصر سلفی در دنیای اسلام بسط داده است، اما غالب اندیشه‌وران معیار سلفی بودن را به پیروی از سلف صالح یعنی صحابه و تابعین و تابعینِ تابعین محدود کرده‌اند و افرادی چون ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب را از احیاگران سلفی می‌دانند. برای بررسی و نقد دیدگاهها درباره تعریف سلفیه لازم است دو مسئله را تحلیل کنیم: یکی اینکه مراد از «پیروی سلف صالح» به چه معناست و دیگر آنکه «سلف صالح» چه کسانی هستند که پیروی از آنان مایه نجات و تخلف از آنان موجب گمراهی و هلاک است.

### معنای پیروی از سلف

پیروی از سلف صالح به چه معناست؟ آیا مقصود این است که در روش اندیشه و شیوه

۱. محمد ابوزهره، السلفية، ص ۳۸ - ۳۹.

۲. همان، ص ۴۱ - ۴۲.

۳. نک: علی اصغر فقیهی، وهابیان، ص ۲۳؛ جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و ملل، ص ۱۳۵.

زندگی فردی و اجتماعی و... تابع و مقلد آنان باشیم و در روش اندیشه یا نحوه زندگی، در اصول عقیدتی و یا در احکام فردی و اجتماعی، نگاهمان فقط به سلف باشد و از عقل خویش بترسیدیم. حیا اجتماعی فیه جدیدیلز قرآن سنبتهره انبریم دیدیهی استکمالین طرز تفکر نه مورد تأیید خود قرآن و سنت است و نه هیچ عقل سلیمی آن را تأیید می‌کند، زیرا: اولاً: خود قرآن کریم که سلفیه خود را متولیان انحصاری قرآن می‌دانند، بسیاری از اقوام گذشته را به جهت پیروی کورکورانه از پدران و گذشتگان سرزنش می‌کند و این را دلیل بر بی‌خردی می‌داند.<sup>۱</sup>

ثانیاً: خداوندی که این همه بر تعقل و اندیشه‌ورزی تأکید می‌کند و مشرکان عصر رسالت را به جهت تعقل نکردن و تقلید از آبا و اجداد سرزنش می‌کند، آیا امت آخرالزمان را استثنا می‌نماید و آنان را به پیروی بی‌دلیل از سلف امر می‌کند؟ کدام عقل سلیم می‌پذیرد که اگر سلف صالح برای انجام فریضة حج از استر و اسب و اشتر استفاده می‌کردند، امروز هم به احترام سلف صالح و به تبعیت از سلف صالح، از اسب و اشتر استفاده کنند و بر هواپیما ننشینند. اگر سلف صالح در هنگام سخنرانی مجبور بودند با صدای بسیار بلند سخن بگویند یا افرادی در وسط جمعیت سخنانشان را به دیگران منتقل کنند، امروز هم عده‌ای می‌توانند بگویند چون سلف صالح از بلندگو استفاده نکرده‌اند، اگر ما این کار را بکنیم بدعت در دین است و باید حنجره را پاره کرد تا مقصود خویش را به همه مخاطبان رساند؟ سلف نه از رادیو استفاده می‌کردند و نه از تلفن و تلویزیون و ماهواره و نه از روزنامه و مجله و اینترنت، اما امروزه قاطبه علمای اسلام از مذاهب گوناگون، حتی عالمان سلفی مذهب، استفاده از این وسایل را برای تبلیغ فرهنگ اسلامی نه تنها جایز بلکه ضروری می‌دانند و خلاف آن را تحجر و واپسگرایی می‌دانند.

گذشته از همه اینها، اگر زندگی سلف را بررسی کنیم، می‌بینیم در همان سه قرن اولیه اسلام تغییرات بسیاری در شیوه‌های زندگی فردی و اجتماعی به ویژه در حکومت به وجود آمد. رمضان البوطی می‌نویسد:

هیچ کدام از پژوهشگران و یا آشنایان با تاریخ صحابه و تابعین در این

۱. بقره، آیه ۱۷۰.

تردید ندارند که عواملی تقریباً به صورت همزمان بروز کردند<sup>۱</sup> و با ظهور آنها برای سلف صالح - رضوان الله علیهم - این امکان بر جای نماند که در برخورد با اندیشه و زندگی بر همان شیوه نخست خود ثابت و پایدار بمانند تا این ثبات و پایداری... صورت معیار و الگویی به خود بگیرد و همه مسلمانانی که پس از آن می‌آیند موظف به پیروی از آن باشند؛ بلکه ناگزیر بودند به اقتضای عواملی که ذکر شد (و دیگر تحولات به وجود آمده) روشهای دیگری را در زمینه برخورد با زندگی و مسائل آن جایگزین روش قبلی خود سازند و در زمینه فرهنگ و علوم و شیوه‌های شناخت و اندیشه به جای سبکهای فطری که قبلاً با آن آشنایی داشتند، سبکهای پیچیده تازه‌ای را در پیش گیرند.<sup>۲</sup>

ایشان در ادامه نمونه‌هایی را از مسائل عمرانی، عادات اجتماعی و فعالیتهای اقتصادی که صحابه در زمان رسول خدا با آن آشنایی نداشتند و در زمان تابعین و پیروان تابعین به وجود آمده ذکر می‌کند.<sup>۳</sup> پس بدیهی است «پیروی و تبعیت از سلف صالح» نمی‌تواند به این معنا باشد که ما باب اندیشه را در مسائل زندگی ببندیم و شیوه نوینی را برای حل مشکلات زندگی استفاده نکنیم. از سوی دیگر، آیا سلف صالح در برخورد با مسائل همه به یک گونه برخورد می‌کردند و خود هیچ اختلافی نداشتند؟

بررسی تاریخ گواهی می‌دهد: در همان سده نخست، گروهی از تابعان بر سنتهای پیشین اصرار می‌ورزیدند، اما گروهی دیگر بر اجتهاد در مسائل مستحدثت تأکید داشتند که این گروه از سوی سنت‌گرایان «اصحاب ازایت»<sup>۴</sup> خوانده شدند.<sup>۵</sup> این گروه گرچه در آغاز چندان

۱. مقصود ایشان، گسترش دایره فتوحات اسلامی، گرایش بسیاری از پیروان ادیان دیگر به اسلام، گرویدن هزاران تن از

سرزمینهای مجاور و نیز سرزمینهای دور به اسلام و گسترش زندقه است. (همان، ص ۴۳ - ۴۵)

۲. محمد سعید رمضان البوطی، السلفية، ص ۴۷.

۳. نک: همان، ص ۴۷ - ۵۶.

۴. یعنی آیا دیدی؟ مقصود این است که آیا دیدی حکم فلان مسئله چه بود؟ پس حکم این مسئله نیز چنین است. (البوطی،

همان، ص ۶۳)

۵. احمد پاکتچی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴.

مورد توجه نبودند، اما گسترش حوزه جغرافیایی اسلام و پیدایی مسائل مستحدث و دوری از مرکز خلافت اسلامی و عدم دسترس به نصوصی که مرجع و منبع باشد، زمینه را برای اجتهاد شخصی در مسائل به ویژه احکام فقهی آماده کرد. چنان که بر اساس گزارش محققان، در نیمه نخست سده دوم هجری، فقه در طی تحولی سریع، مرحله فقه نظام‌گرا را پشت سر گذارده و شتابان روی به سوی مرحله‌ای دیگر یعنی تدوین نهاده بود که شکل‌گیری گروهی با عنوان «اصحاب رأی» حاصل آغاز همین مرحله و تکوین فقه بود.

در میانه سده دوم قمری، نزاع محافل دینی در باب استعمال رأی و حدود کاربرد آن در فقه، دو گروه جدید را در مقابل یکدیگر نهاده بود: گروهی که رأی فقهی را ارجحی ویژه می‌نهادند و به «اصحاب رأی» شناخته شدند و گروهی که به رویارویی با آنان برخاستند و بر پیروی از سنت پیشینیان اصرار داشتند که «اصحاب اثر» یا اصحاب آثار خوانده می‌شدند و در منابع متأخر «اصحاب حدیث» نام یافتند. در نیمه نخست سده سوم قمری، اصحاب حدیث با بار معنایی پیروان حدیث نبوی مفهومی افتخارآمیز یافت و سنت‌گرایانی برجسته چون احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه، خود و همفکرانش را اصحاب حدیث خواندند.<sup>۱</sup> در مقابل اصحاب اثر، افرادی چون حسن بصری (د ۱۱۰ ق) و حماد بن ابی سلیمان (د ۱۲۰ ق) و ابن شبرمه (د ۱۴۴ ق) و ابن ابی لیلی (د ۱۴۸ ق) و ابوحنیفه (د ۱۰۵ ق) به «رأی» و درایت و اجتهاد در مسائل گرایش داشتند. به ویژه ابوحنیفه نماد اصحاب رأی در تاریخ فقه است. او در مواجهه با آرای صحابه اتفاق آنان را حجت می‌شمرد و در صورت اختلاف خود را در انتخاب به وفق رأی منخیر می‌دید.<sup>۲</sup>

نتیجه اینکه در میان تابعین و تابعین تابعین وحدت نظری وجود نداشت و هر گروهی خود را مصیب و بر حق می‌پنداشت و دیگری را مردود می‌دانست. حتی در بین صحابه در همه مسائل وحدت نظر وجود نداشت و به خصوص در مسائل سیاسی، اعتقادی، امامت و قیام به سیف گرایشهای مختلفی دیده می‌شد،<sup>۳</sup> به گونه‌ای که هنوز بدن مطهر پیامبر خدا(ص) دفن

۱. همان، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۲۸ - ۱۳۲.

۳. همان، ص ۱۱۰.

نشده بود که در جانشینی پیامبر(ص) اختلاف کردند. گروهی از صحابه سعد بن عباده، گروهی ابابکر و گروهی امیرالمؤمنین علی(ع) را برای جانشینی و خلافت پیامبر بر جامعه اسلامی اولی و احق دانستند.

بعد از دوران خلافت خلفای ثلاث، افرادی از صحابه چون طلحه و زبیر ابتدا با امیرالمؤمنین علی(ع) بیعت کردند و آن گاه پیمان شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند. برخی نیز چون معاویه که سلفیه او را جزو صحابه می‌دانند،<sup>۱</sup> با امام بر حق علی(ع) به دشمنی برخاستند و تنور جنگ صفین برافروختند. برخی نیز چون خوارج برای تحمیل نظریه‌های خویش بر امت و حتی بر امیرمؤمنان علی(ع)، قرآن را مطابق هوسهای خویش تأویل کردند و سرانجام آن امام همام را به میدان پیکار فرا خواندند، در حالی که بسیاری از آنان از صحابه یا تابعین بودند. پس از کدامین گروه باید تبعیت کرد؟ از امیرمؤمنان و اصحابش یا از معاویه و اصحاب جمل؟ آیا می‌توان تصور کرد هر دو بر صراط مستقیم بوده باشند؟ اگر چنین است و صراط مستقیم تکتیرپذیر است، پس چرا امروزه تنها خودشان را بر صراط حق و بقیه را اهل ضلال و بدعت می‌دانند؟ چنان که می‌گویند: خوارج، رافضه، قدریه، مرجئه، جبریه، جهمیه، معتزله، اهل کلام (اشاعره، ماتریدیه)، صوفیه، فلاسفه، باطنیه، احزاب، ملیها و... اهل بدعت هستند<sup>۲</sup> و پیروی از آنها جایز نیست.

اگر چه سخن ایشان در مورد ضلالت گروههایی مثل خوارج، قدریه، جهمیه و جبریه، از نظر نگارنده نیز درست است، اما ظهور بسیاری از این گروهها در عصر صحابه و تابعین و تابعین تابعین بوده است. اگر بر اساس بینش سلفیها رافضه را کسانی بدانیم که خلافت ابابکر، عمر و عثمان را نپذیرفتند، پس شماری از صحابه و تابعین و تابعان آنها این خلافت را نپذیرفتند که از مشهورترین آنها می‌توان از صحابه، علی بن ابی طالب، امام حسن، امام حسین(ع)، سلمان فارسی، مقداد و ابوذر غفاری و از تابعین، امام زین العابدین؛ زینت عابدان و موحدان، امام محمد باقر؛ باقر علم و دانایی و امام جعفر صادق؛ استاد با واسطه و بی‌واسطه پیشوایان چهارگانه فقه اهل سنت و... را نام برد. اگر پیروی از امام علی و امام حسن ضلالت و

۱. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، مروان کجک، مصر، دار الكلمة الطيبة، ۱۹۹۵ م، ج ۴، ص ۴۲۲.

۲. ناصر بن عبدالکریم، العقل دراسات فی الاهواء و البدء، ص ۲۹ - ۳۳.



بدعت است، پس باید غیر از پیروان معاویه و اصحاب جمل همه اهل بدعت باشند و حال آنکه خود سلفیها و بسیاری از فرق اهل سنت، علی(ع) را از خلفای راشدین و اصحاب «عشره مبشره» (ده نفری که پیامبر(ص) آنها را به بهشت بشارت داده است) می‌دانند.<sup>۱</sup> پس اینک لازم است ببینیم از دیدگاه سلفیها سلف صالح چه کسانی هستند که پیروی از آنان مایه نجات و انحراف از مسیر آنان موجب بدعت و ضلالت است، و معیار آنها در صالح بودن چیست.

### مصادیق سلف (سلف صالح چه کسانی هستند؟)

همان‌گونه که اشاره شد، برخی از محققان سلفی، مسلمانان سه قرن اولیه اسلام یعنی آنها را که در احکام و آداب و اخلاق و عقیده پیرو سنت نبوی و خلفای هدایت یافته بعد از او بودند، به عنوان سلف صالح معرفی کردند.<sup>۲</sup> برخی نیز گفتند سلف صالح راسخان در علم، هدایت یافتگان به هدایت نبی اکرم(ص) و مجاهدان در راه خدا هستند و مصداق آن را اصحاب رسول خدا دانستند.<sup>۳</sup> برخی نیز علاوه بر صحابه، تابعین و تابعین تابعین به خصوص ائمه فقهی چهارگانه اهل سنت یعنی ابوحنیفه، مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل را مصداق سلف صالح دانستند.<sup>۴</sup> برخی هم علاوه بر آنها بخاری، مسلم، دارمی - صاحبان صحیحین و سنن - بریهاری، ابن خزیمه، طحاوی، ابن بطه، آجری، لاکائی، صابونی و شاگردان آنها، سپس ابن تیمیه و ابن قیم و شاگردان آنها، سپس محمد بن عبدالوهاب و شاگردان او را جزو سلف صالح می‌دانند. اگر چه ظهور برخی از اینان بعد از سه قرن اولیه اسلام است و از خلف به شمار می‌آیند، لکن چون در مسائل اعتقادی و احکام فقهی مبنای فکری آنان را قرآن، سنت نبوی و سنت خلفای راشدین و صحابه و تابعین می‌دانند، آنها را جزو سلف صالح می‌شمارند.<sup>۵</sup>

آنچه محل اجماع نسبی صاحب نظران سلفیه درباره سلف صالح است، صحابه و تابعین

۱. ابن بدران، المدخل الی مذهب الامام احمد بن حنبل، بیروت، دار احیاء التراث، بی تا، ص ۱۱.

۲. هی السلفیة، ص ۱۷ و ۱۸.

۳. العثرون بین تأویل الاثبات فی آیات الصفات، ص ۱۱.

۴. همان، ص ۱۳.

۵. مصطفی حلمی، قواعد منهج السلفی فی الفكر الاسلامی، ص ۱۷۸.

و تابعینِ تابعینِ اند. پس لازم است ببینیم صحابه و تابعان آنها به ویژه آنان که در سه قرن اول اسلام می‌زیستند و مورد استناد بیشتر سلفیها و حتی مورد قبول برخی از مخالفان‌اند چه کسانی هستند.

### صحابه و تابعین

صحابه در نظر اهل سنت جایگاه ویژه‌ای دارند، چنان که احمد بن حنبل، پیشوای اهل حدیث، در نامه‌ای به مسدد بن مسرهد می‌نویسد:

امرکم من بعد کتاب الله سنة نبیه و الحدیث عنه و عن المهدیین من اصحاب النبی (ص) و التابعین من بعدهم؛ شما را بعد از کتاب خدا به سنت پیامبرش و سخن گفتن از سنت پیامبر و اصحاب هدایت شده‌اش و تابعان از آنها امر می‌کنم.<sup>۱</sup>

ابن اثیر نیز در مقدمه اسدالغابة فی معرفة الصحابة می‌نویسد:

حمد خدایی را... که محمد (ص) را به رسالت فرستاد و او را مصطفای خویش کرد و برای او اصحابی قرار داد که همچون ستارگان آسمان‌اند که انسان به هر یک از آنها اقتدا کند به سوی حق هدایت یافته است... پس صلوات خدا بر محمد و آلش و اصحابش.<sup>۲</sup>

### تعریف صحابه

اهل سنت، علی‌رغم اشتراک نظر در احترام به صحابه، در مورد ویژگیهای صحابی بودن اختلاف دارند. چنان که ابن اثیر می‌نویسد: «علما در اینکه صحابه چه کسانی هستند اختلاف کرده‌اند، (مثلاً) بعضی از علما کسی را جزء صحابه دانسته‌اند و بعضی او را نفی کرده‌اند...» ایشان ویژگیهای زیر را برای صحابه بر می‌شمارد:

آنان که در دار ایمان گرد آمدند، یعنی آنان که از مهاجرین و انصار بودند و آنان که سبقت در ایمان دارند، آنان که از پیشگامان اسلام به نیکویی

۱. المدخل الی مذهب الامام ابن حنبل، ص ۱۰.

۲. ابن اثیر، اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ص ۲.



تبعیت کردند، یعنی آنها که رسول خدا را مشاهده کردند و کلامش را شنیدند و بر احوال او شاهد و ناظر بودند و آن را به مردان و زنان بعد از خود منتقل نمودند، اینان کسانی هستند که به خدا ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیالودند. اینان اهل هدایت هستند. اینان اصحاب رسول خدا و عدول امت هستند و جرح و تعدیل در آنها راه ندارد.<sup>۱</sup>

در مصادیق صحابه نیز بین علمای امامیه و اهل سنت و همچنین بین علمای اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد. ممکن است گروهی از متفکران کسی را صحابی بدانند، اما گروه دیگر او را از منافقین به حساب آورند. احمد بن حنبل، در میان اصحاب، ابابکر، عمر، عثمان، علی(ع) و عشره مبشره را که مرکب از چهار خلیفه بعد از پیامبر(ص) و طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراحند، افضل از سایر صحابه و اهل بهشت می‌داند. ابن تیمیه نیز عایشه، ابو موسی اشعری، عمرو بن العاص و معاویه بن ابی سفیان را هم از صحابه و اهل فضائل و محاسن و مجتهدان امت می‌داند و می‌نویسد:

بسیاری از آنچه از آنها نقل شده دروغ است و سخن درست این است که بگوییم آنها مجتهد هستند و مجتهد اگر به درستی حکم کرد، برای او دو اجر و اگر به خطا حکم کرد یک اجر برای اوست.<sup>۲</sup>

وی در اثبات فضیلت صحابه، حدیث «خیر القرون القرن الّذی بعثت فیه ثم الّذین یلونهم ثم الّذین یلونهم» را نیز ذکر می‌کند. او در عین حال که معاویه و علی(ع) را به عنوان صحابه رسول خدا معرفی می‌کند، درباره عمار یاسر به نقل از بخاری و مسلم می‌نویسد که پیامبر(ص) فرمود: «تقتلُهُ الفئّة الباغیة...» او را گروهی باغی و سرکش می‌کشند.<sup>۳</sup> یعنی از یک سو ابن تیمیه معاویه و عمرو بن عاص و سپاهیان معاویه را به عنوان گروهی باغی معرفی می‌کند و از طرف دیگر می‌نویسد: «به دلیل کتاب، سنت و اجماع سلف ثابت می‌شود که آنها مسلمان و مؤمن‌اند، اگر چه علی بن ابی طالب و سپاه او اولی به حق هستند.»

۱. همان، ص ۳.

۲. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ص ۳۴۶.

۳. همان، ص ۳۴۷.

ابن تیمیه از یک سو می‌نویسد: «اگر کسی به طور قطعی بگوید معاویه و اصحابش اهل جهنم‌اند او دروغ‌گوست.»<sup>۱</sup> از سوی دیگر، حدیث پیامبر(ص) را دربارهٔ عمار یاسر می‌آورد که فرمودند: «عمار را گروهی سرکش و یاغی می‌کشند، در حالی‌که عمار آنان را به بهشت می‌خواند و آنها او را به جهنم دعوت می‌کنند.»<sup>۲</sup>

او در ادامه می‌نویسد:

این بر صحت امامت علی(ع) و وجوب طاعتش دلالت می‌کند و دلیل بر آن است که قتال با علی(ع) جایز نیست و کسی که با او بجنگد خطاکار، یاغی و سرکش است.<sup>۳</sup>

ابن تیمیه در جای دیگر از قول پیشوایان اهل سنت در باب برتری صحابه از تابعین می‌نویسد: «مطلقاً هر یک از صحابه از تابعان برترند.»<sup>۴</sup>

وی در ادامه می‌نویسد: آنان این سخن را در مورد مقایسهٔ معاویه و عمر بن عبدالعزیز این گونه توجیه کرده‌اند که گرچه سیرهٔ عبدالعزیز عادلانه‌تر از سیرهٔ معاویه است، لکن مصاحبت با پیامبر فضیلتی برای اهلش می‌آورد که برای غیر صحابه حاصل نمی‌شود؛ یعنی معاویه چون از صحابه است، از عمر بن عبدالعزیز برتر است، زیرا پیامبر فرمود:

لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل اُحد ذهباً ما بلغ مُدّ احدهم...؛ اصحابم را دشنام ندهید، چون سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر شما به اندازهٔ کوه احد انفاق کنید، به اندازهٔ یک مُد انفاق صحابه ارزش ندارد.<sup>۵</sup>

اینها نمونه‌هایی از سخنان پیشوایان سلفیه به ویژه ابن تیمیه دربارهٔ صحابه پیامبر بود که سلفیه معتقدند پیروی از سلف صالح که در صدر آنان صحابه، تابعین و تابعین از تابعین‌اند، مایهٔ نجات و فلاح و رستگاری است.

۱. همان، ص ۳۴۶.

۲. همان، ص ۳۵۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۴۲۲.

۵. همان، ج ۳، ص ۱۳۶.

## نقد تعریف صحابه

یک بررسی اجمالی برای بطلان این سخنان به ویژه سخن ابن تیمیه درباره تعریف صحابی و بدعت بودن آن کافی است. نخست باید گفت هیچ آیه‌ای در کتاب خدا نیست که امر کند از اهل بغی اطاعت کنید، بلکه خداوند می‌فرماید: با اهل بغی مبارزه کنید تا به فرمان خدا گردن نهند.<sup>۱</sup> ابن تیمیه از یک سو معاویه را اهل بغی می‌نامد، چنان که در حدیث عمار گذشت که گروهی باغی او را می‌کشند، و از سوی دیگر او را از صحابه و مجتهد در دین می‌شمارد که هر حکمی کرد، اگر خطا بود یک ثواب و اگر درست بود دو ثواب برای او هست. وی از یک سو عمرو بن العاص را از اهل بغی می‌نامد که دعوتش به سوی آتش است و از سوی دیگر او را صحابی می‌داند که اگر کسی بگوید که او اهل جهنم است دروغگوست. آیا اگر کسی تابع علی(ع) باشد با تابع معاویه بن ابی سفیان که بعد از فتح مکه ایمان آورد یکسان است؟ مگر خدای سبحان نمی‌فرماید:

لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من  
الذین انفقوا من بعد و قاتلوا...؛ آنها که پیش از فتح مکه در راه (خدا و  
احیای اسلام) از مالشان هزینه کردند و در خدا پیکار کردند، با آنها که بعد از  
فتح مکه انفاق کردند و پیکار نمودند مساوی نیستند، بلکه گروه اول درجه  
و مقامشان بیشتر است.<sup>۲</sup>

آیا معاویه از صمیم قلب ایمان آورد یا نفاق ورزید؟ چون سیره عملی او حکایت از ایمان ندارد. معاویه با کسی جنگید که به تأیید ابن اثیر از رجال اسلام است و پیامبر در روز جنگ خیبر در شأنش فرمود:

لاعطینَ الرأیة رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله و  
رسوله؛ من پرچم را فردا به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را  
دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد.<sup>۳</sup>

۱. «فقاتلو التی تبغی حتی تفیء الی امر الله...». (حجرات، آیه ۹)

۲. حدید، آیه ۱۰.

۳. اسدالغایة فی معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۲۸.

آیا معاویه می‌تواند با چنین کسی پیکار کند و دشمنی ورزد و او را سب نماید و دستور دهد بر بالای منابر سب علی کنند و باز او را مؤمن و صحابی رسول خدا بدانیم و هم او را دوست بداریم و احترام کنیم و اطاعت نماییم و هم علی و اهل بیت پیامبر را؟

اگر علی دوست خدا و رسول اوست و خدا و رسولش هم او را دوست دارند، پس اگر کسی با او به مقاتله برخاست، با دوست خدا و کسی که خدا و رسولش او را دوست دارند به مقاتله برخاسته سب کسی قریبش خدا و رسولش دوستش است باشد، اما بر دشمنش غضب آنها دشمنی ورزد و نمی‌توان تصور کرد خدا کسی را دوست داشته باشد، اما بر دشمنش غضب نکند. پس اگر پذیرفتیم که خدا با علی دوست است، باید بپذیریم که خدا معاویه و عمرو بن العاص را مورد غضب قرار داده است. خداوند امر کرده است کسانی را که او بر آنان غضب کرده دوست نگیریم،<sup>۱</sup> چه رسد به اینکه آنها را الگوی فکری و عملی خویش قرار دهیم.<sup>۲</sup>

پس نمی‌توان کسی را به صرف درک محضر پیامبر، صحابی راستین و اهل فضایل شمرد و او را الگوی امت قرار داد. چه بسا کسانی که پیامبر را درک کردند، اما با نفاق و دورویی برخورد می‌کردند. برخی کسان نیز پس از پیامبر مرتد شدند. همچنین چه بسا افرادی که وجود خارجی نداشتند و جاعلان حدیث آنها را به نام صحابی پیامبر ساختند. چنان که دانشمند محقق، مرحوم سید مرتضی عسگری، در کتابی به نام یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، اسامی همین تعداد صحابی ساختگی را برشمرده است که کتابهای معتبر تاریخی و حدیثی اهل سنت مانند صحیح رمذی (۲۷۹ق)، سنن جریر (۸۵۲ق) و کتابهای شرح حال اصحاب پیامبر نوشته‌اند آنها (اصحاب ساخته دست خیال سیف بن عمر) را نیز جزء صحابه حقیقی پیامبر خدا نام برده‌اند. برخی از این کتابها عبارت‌اند از: معجم الصحابة، البغوی (۳۱۷ق)؛ معجم الصحابة، ابن قانع (۳۵۱ق)؛ الصحابة، ابوعلی بن السکین (۳۵۳ق)؛ معرفة الصحابة، ابونعیم (۴۳۰ق)؛ استیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر (۴۶۳ق)؛ اسد الغابة فی معرفة

۱. «یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم... ای اهل ایمان کسانی را که خدا غضب کرده است به دوستی نگیرید.» (ممتحنه، آیه ۱۳)

۲. امیرالمؤمنین علی (ع) در وصف عمرو بن العاص مَثَل «اتباع الکل للضرغام» را می‌آورد. یعنی سگی که دنبال شیر برود و منتظر ته مانده شکار او باشد. (عبده، شرح نهج البلاغه، نامه ۳۹)

الصحابه، ابن اثیر (۶۳۰ ق)؛ الاصابة فی تمييز الصحابة، ابن حجر (۸۵۲ ق)؛ و تجرید اسماء الصحابة، الذهبي (۷۴۸ ق). وی ۶۸ تن از تاریخ نویسان، سیره نویسان، ادیبان و... را ذکر نموده و یادآور شده است که اینها پاره‌ای از آثاری است که از سیف، سخن نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup> برخی دیگر از محققان نیز سیف را در زمره دروغ پردازان و روایت سازان نام برده‌اند، مانند عقیلی (۳۲۲ ق) در کتاب الضعفاء، ابن جوزی (۵۹۷ ق) در الموضوعات، سیوطی (۹۱۱ ق) در اللالی المصنوعة و...<sup>۲</sup>

سلفیه همه اصحاب را اهل بهشت می‌دانند. آنان به این روایت استناد می‌کنند: «انه لا یدخل النار احد بايع تحت الشجرة»<sup>۳</sup> هیچ فردی از کسانی که در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کردند داخل جهنم نمی‌شوند. سلفیه به این آیه نیز استدلال می‌کنند: «لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیاعونک تحت الشجرة»<sup>۴</sup> خداوند راضی است از مؤمنانی که در زیر آن درخت (رضوان) با تو بیعت کردند.

اما باید دانست که خداوند از مؤمنان اعلام رضایت کرده نه منافقانی مثل عبدالله بن ابی و اوس بن خولی، گرچه آنها نیز در بیعت رضوان حاضر بودند.<sup>۵</sup> پس از نظر ما صحابه در درجات متفاوتی از ایمان بودند. بعضی از آنان مؤمنانی هستند که جان و مالشان را به خدا فروختند: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة»<sup>۶</sup> و بعضی هستند که در صدر اسلام آورندگان و از مهاجرین و انصار هستند و بعضی نیز در طاعت خدا از آنها به خوبی پیروی کردند و رضایت خدا را خریدند و به بهشت خدا وعده داده شدند:

والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان  
رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات...<sup>۷</sup> آنان که در صدر اسلام

۱. نک: عسگری، یکصد و پنجاه صحابه ساختگی، ص ۱۰۱ - ۱۰۴.

۲. همان.

۳. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۴، ص ۳۴۶.

۴. فتح، آیه ۱۸.

۵. مرتضی عسگری، معالم المدرستین، ص ۱۳۰.

۶. توبه، آیه ۱۱۱.

۷. توبه، آیه ۱۰۰.

سبقت به ایمان گرفتند از مهاجر و انصار (و در دین ثابت ماندند) و آنان که به طاعت خدا پیروی ایشان کردند، خدا از آنان خشنود است و آنان از خدا خشنودند و خدا برای آنان بهشتها آماده کرده است...

اما همین‌طور بعد از آیه فوق‌آمده سکناسانی از اعراب اطراف مدینه منافق‌اند و حتی بعضی از اهل مدینه هم منافق‌اند و بر نفاق ثابت‌اند و شما از نفاق آنها آگاه نیستید، اما ما آنان را می‌شناسیم و آنها را دو بار عذاب می‌کنیم و عاقبت هم به عذاب سختی گرفتار می‌کنیم.<sup>۱</sup> نکته قابل توجه و دقیق آیه این است که می‌فرماید: «و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم»؛ برخی از اهل مدینه به نفاق خو گرفته‌اند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم. چنان‌که شوکانی، از مفسران اهل سنت، در تفسیرش در ذیل جمله «مردوا علی النفاق» می‌نویسد: اینان کسانی بودند که بر نفاقشان ماندند و توبه نکردند و بر نفاق مردند؛ کسانی مثل عبدالله بن ابی و ابو عامر راهب و الجّد بن قیس.<sup>۲</sup>

و بعضی دیگر از آنان به گناه نفاق خود اعتراف کردند. آنان هم اعمال صالح داشتند هم اعمال ناپسند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد و آنها را مورد مغفرت و رحمت خود قرار دهد.<sup>۳</sup> بعضی دیگر از صحابه نیز بودند که در نماز رسول خدا در جمعه و جماعات حاضر می‌شدند، اما وقتی صدای دهل کاروان تجار را می‌شنیدند، پیامبر را رها می‌کردند و به سوی لهو و تجارت می‌شتافتند.<sup>۴</sup>

برخی از آنان نیز بودند که از جنگ کراهت داشتند و در شهر ماندن را بر جهاد در راه خدا ترجیح می‌دادند. آنان در عین حال در جماعت مؤمنان و مصاحب رسول خدا هم بودند. خداوند می‌فرماید:

لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم، فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی

۱. توبه، آیه ۱۰۱.

۲. محمد بن علی شوکانی، فتح القدر، ج ۱، ص ۹۲۲.

۳. توبه، آیه ۱۰۲.

۴. جمعه، آیه ۱۱.



القاعدین درجه...<sup>۱</sup> هرگز مؤمنانی که بی هیچ عذری از رفتن به جنگ سر باز زدند و آنهایی که در راه خدا با مالشان و جانشان جهاد کردند مساوی نیستند. خدا مجاهدانی را که با مالشان و جانشان در راه خدا جهاد کردند، بر نشستگان برتری داده است.

پس صحابه به چند دسته تقسیم می‌شدند. برخی از آنان مؤمنان راستین و مجاهدان در راه خدا و اهل عبادت، خضوع و خشوع و آمر به معروف و ناهی از منکر و پاسداران حدود الهی بودند.<sup>۲</sup> برخی از آنان نیز در درجات پایین‌تر قرار داشتند. برخی دیگر نیز اهل نفاق و دورویی و ظاهرالصلاح بودند. برخی نیز کسانی بودند که خدا به آنها نسبت افک داده، چون به ناموس پیامبر بی حرمتی کردند.<sup>۳</sup> بعضی کسانی بودند که لہو و تجارت را بر محضر پیامبر و خطبه جمعه ترجیح می‌دادند، و برخی از آنان نیز دروغگو و جاعل حدیث بودند و آن را وسیله رسیدن به دنیا قرار دادند.<sup>۴</sup> پس مصاحبت به تنهایی معیاری برای فضیلت نمی‌شود، مگر آنکه همراه با ایمان راستین و علم و تقوا و جهاد باشد.

این سه معیارهای ثابت قرآن برای برتری افراد و اقوام بر یکدیگر است. پس نه تنها صحابی بودن به تنهایی برای سلف فضیلتی نمی‌آورد و جبران گناهان آنان را نمی‌کند و دلیل عدالت آنان نمی‌شود، بلکه همسر پیامبر بودن هم اگر همراه با ایمان و عمل صالح نباشد، نه تنها موجب فضیلت نیست، بلکه اگر مرتکب گناه کبیره شوند موجب عذاب شدیدتر است. چنان‌که خدای سبحان خطاب به همسران پیامبر می‌فرماید:

یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لہا العذاب ضعفین...<sup>۵</sup>  
ای همسران پیامبر، هر یک از شما مرتکب گناه آشکاری شود (دانسته به کار ناروایی اقدام کند)، عذاب او دو برابر دیگران خواهد بود.

۱. نساء، آیه ۹۵.

۲. توبه، آیه ۱۱۲.

۳. نور، آیه ۱۰.

۴. احمد حسین یعقوب اردنی، بررسی نظریه عدالت صحابه، ص ۱۱۸.

۵. احزاب، آیه ۳۰.



آری، اگر کسی افتخار همسری پیامبر را داشته باشد و مطیع فرمان خدا و رسول او باشد و عمل صالح انجام دهد، پاداش او دو چندان خواهد بود.<sup>۱</sup> پس اساس تقرب به خدا و رسول، ایمان و عمل صالح است، چنان که خدای سبحان برای اهل ایمان زن فرعون را مثل می‌زند و او را الگوی اهل ایمان و از ساکنان بهشت قرار می‌دهد.<sup>۲</sup> در مقابل، مثل و نمونه کفر و سرکشی، زن نوح و زن لوط، همسران دو تن از پیامبران، را قرار می‌دهد که اگر چه مصاحب و تحت فرمان دو بنده صالح خدا بودند، اما چون به آنها خیانت کردند، همسری پیامبر مایه نجاتشان نشد و اهل جهنم شدند.<sup>۳</sup> و این سنت ثابت خداست که اهل ایمان و عمل صالح را رستگار و اهل بهشت کند و اهل کفر، فسق و فجور را عذاب نماید. اصحاب، معاصران، همسران و حتی فرزندان پیامبر هم از این قانون کلی الهی مستثنا نیستند، مگر آنان که شایستگی شفاعت نبی اکرم (ص) یا یکی از اولیا و اوصیای الهی شامل حالشان گردد. این لیاقت هم بر اساس معیار کلی است و در آن هم فرقی بین افراد سه قرن اولیه اسلام و آنان که در قرن چهارم یا چهاردهم آمدند نیست.

پس چنین نیست که ابن تیمیه گفته است که:

قال غیر واحد من الائمة: ان کل من صحب النبی (ص) افضل ممن لم یصحبه مطلقاً؛ هر کس از اصحاب رسول خدا باشد، او برتر است از کسی که از صحابه نبوده و از تابعین یا تابعین تابعین باشد.<sup>۴</sup>

او معاویه و عمر بن عبدالعزیز را مثال می‌زند که گرچه عمر بن عبدالعزیز عادل‌تر از معاویه بود، اما مصاحبت با رسول خدا برای انسان فضیلتی می‌آورد که با هیچ عملی قابل مقایسه نیست.<sup>۵</sup> بر مبنای سخن ابن تیمیه و امامانی که او به قولشان استشهاد کرده، معاویه از امام علی بن حسین و امام باقر و امام صادق (ع) و امامان اهل سنت از مالک و شافعی و ابوحنیفه و

۱. احزاب، آیه ۳۱.

۲. تحریم، آیه ۱۱.

۳. تحریم، آیه ۱۰.

۴. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۴، ص ۴۲۲.

۵. همان.

احمد بن حنبل هم برتر خواهد بود؛ چون معاویه بعد از فتح مکه اسلام آورد و چند صباحی محضر پیامبر را درک کرد. این سخن با کدام آیه و روایت صحیح که مورد قبول فریقین باشد قابل جمع است؟

خلاصه اینکه صرف سلف بودن دلیل فضیلت نمی‌شود، زیرا خود ابن تیمیه هم این روایت نبی اکرم(ص) را می‌پذیرد که در توصیف ناقلان و کاتبان حدیث فرمود: «ربّ حامل فقهٍ الی من هو افقه منه»<sup>۱</sup> چه بسا کسی سخن حکیمانه‌ای را برای دیگری که از او فهیم‌تر است نقل کند. «پس چه بسا صحابه سخنی را برای تابعین و آنان برای تابعین تابعین نقل کنند و آنها سخن رسول خدا را بهتر و عمیق‌تر درک کنند. پس این سخن ابن تیمیه پذیرفته نیست که می‌نویسد:

سلف در هر فضیلتی افضل از خلف هستند... چه در علم و چه در عمل، چه از جهت عقل و چه از جهت دینداری و عبادت، و آنها به تبیین و حل هر مشکلی شایسته‌تر از خلف هستند.<sup>۲</sup>

این سخن با حدیث مذکور از پیامبر در تعارض است. همچنین بر مبنای سخن ابن تیمیه هیچ تفسیر و کتاب علمی، چه در اصول اعتقادی و چه در اصول اخلاقی و چه احکام عملی، نباید نوشته شود، چون پیشینیان هم در فهم مسائل دینی و هم از نظر فکری برتر از خلف‌اند. و این با عمل خود ابن تیمیه و سیره علمای اسلام در تعارض است، چرا که وقتی مسائل در گذشته بهتر حل شده‌اند، چه نیازی به اظهار نظر جدید است؟

یکی دیگر از مغالطه‌های ابن تیمیه در باب فضیلت سلف این است که می‌نویسد:

رأس الفضائل العلم و کل من کان افضل من غیره من الانبیاء و الصحابة و غیرهم فأنه اعلم منه؛ رأس فضیلتها علم است و هر کس از انبیا و صحابه افضل باشد، او اعلم است.<sup>۳</sup>

بیان مغالطه این است: قیاسی که ابن تیمیه تشکیل داده شکل دوم است و در شکل دوم

۱. همان، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۳۲۵.

یکی از دو مقدمه باید سالبه باشد و گرنه منتج نخواهد بود. البته در اینکه علی(ع) افضل صحابه است شکی نیست. امامیه و جمیع فرق شیعه و حتی برخی از اهل سنت، چون ابوسهل بشر بن معتمد، ابوموسی عیسی بن صبیح، ابوعبدالله جعفر بن مبشر، ابوجعفر اسکافی، ابوالحسن خیاط، ابوالقاسم عبدالله بن محمود بلخی، معتزلیان بغداد و متأخران معتزله مانند ابن ابی الحدید و... علی را برترین فرد بعد از نبی اکرم(ص) می‌دانند. چون آن حضرت داناترین و فداکارترین و پارساترین فرد بعد از رسول خدا(ص) بود. چنان که پیامبر(ص) در روز جنگ خیبر فرمود:

فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا

و رسول او را دوست دارند و خدا به دست او در خیبر را می‌گشاید.<sup>۱</sup>

فردای آن روز پیامبر(ص) پرچم را به دست علی(ع) داد و در خیبر به دست مبارک او گشوده شد. ابن تیمیه در تفسیر آیه ۲۱ سوره بقره می‌نویسد: خدای سبحان فرمود: «يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>، «يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۳</sup>، «يَحِبُّ الْمُقْسَطِينَ»<sup>۴</sup>، «يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»<sup>۵</sup> و «يَحِبُّ الَّذِينَ يِقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَا كَأَنَّهُمْ بِنِيَانٍ مَرْصُوعٍ»<sup>۶</sup>. این اوصاف کسانی است که خداوند آنان را دوست می‌دارد.<sup>۷</sup> پس همه این اوصاف درباره علی(ع) نیز صادق است، چون خدا او را دوست دارد و این سخن به روایت صحیح از پیامبر نقل شده است.

در برتری علمی علی(ع) بر سایر خلفا و صحابه همین بس که پیامبر(ص) فرمود:

أنا مدينة العلم و علی بآبها؛ من شهر دانشم و علی(ع) در آن شهر است.<sup>۸</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید:

۱. اسدالغایة فی معرفة الصحابة، ص ۲۸؛ ابن تیمیه، التوحید، ص ۴۷۱؛ محمد بن عبدالوهاب، التوحید، ص ۱۸۶.

۲. آل عمران، آیه ۷۶.

۳. بقره، آیه ۱۹۵.

۴. حجرات، آیه ۹.

۵. بقره، آیه ۲۲۲.

۶. صف، آیه ۴.

۷. ابن تیمیه، التوحید، ص ۴۷۱.

۸. اسدالغایة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۲۲.

اقتضی اهل المدینه علی بن ابی طالب؛ شایسته‌ترین فرد در مردم مدینه برای حکمرانی علی (ع) است.<sup>۱</sup>

و این افضلیت جز به اعلم و افقه بودن نسبت به کتاب خدا و سنت رسولش و استواری در عمل به آن و اجرای عدالت در جامعه حاصل نمی‌شود. پس چنین نیست که هر صحابی برتر از تابعی باشد.

### عدالت صحابه و تابعین

یکی از صفاتی که موجب برتری گروهی بر گروه دیگر و فردی بر افراد دیگر است، عدالت است. اما آیا همه اصحاب عادل بودند؟ قضاوت دقیق در این زمینه را باید به بررسی سیره زندگی عملی و اعتقادی آنان موکول کرد، اما به طور اجمال می‌توان گفت: برخی از آنان عادل بودند و برخی نه. چنان که در میان اهل سنت هم در عدالت صحابه اختلاف وجود دارد. آلوسی می‌نویسد: بسیاری از اهل سنت بر عدالت همه صحابه اجماع دارند و تعظیمشان بر امت واجب است.<sup>۲</sup>

ایشان قول خطیب بغدادی در الکفایة را هم مؤید می‌آورد که گفته است عدالت صحابه ثابت و آشکار است. اما برخی چون مازری در شرح البرهان فی الصحابه می‌نویسد: برخی از آنان عادل‌اند و برخی عادل نیستند. ابن عمار حنبلی در شذرات الذهب و علمای شیعه نیز همین عقیده را دارند که برخی از صحابه عادل بودند و از برخی کارهایی سر زده که موجب سقوط از عدالت بوده است. مثلاً جمهور مفسران گفته‌اند که آیه «ان جائکم فاسق بنیا فتبتنوا...»<sup>۳</sup> در مورد ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده است.<sup>۴</sup> عسقلانی گفته او نماز صبح را با مردم چهار رکعتی خواند، در حالی که مست بود. عمر بر او تازیانه زد، اما با این حال ائمه حدیث او را از صحابه دانستند!<sup>۵</sup> آلوسی در پاسخ این اشکال می‌گوید: مراد این نیست که صحابه همه عادل

۱. همان.

۲. آلوسی، الاجوبه العراقیه علی اسئله لاهوریة، ص ۲۸.

۳. حجرات، آیه ۶.

۴. شوکانی، فتح القدر، ج ۲، ص ۸۵۴.

۵. نک: الاجوبه العراقیه علی اسئله لاهوریة، ص ۴۲.

بودند و فسقی از آنان سر نزده و گناهی مرتکب نشده‌اند... بلکه منظور این است که آنها بالاخره طاهر از دنیا رفتند.<sup>۱</sup> اما این سخن آلوسی چه دلیلی دارد؟ آیا معاویه و عمروعاص با همه خیانتشان به اسلام و مسلمانان طاهر از دنیا رفتند؟<sup>۲</sup> آیا مروان بن حکم طاهر از دنیا رفت؟ او کسی است که امام علی(ع) درباره او می‌فرماید: «دست او دست یهودی است. اگر به ظاهر بیعت کند، در باطن خیانت می‌کند.»<sup>۳</sup> اگر وضع صحابه چنین است، وضع تابعین و تابعین تابعین نیز بهتر از صحابه نخواهد بود.

یکی دیگر از احادیثی که سلفیه بر آن تأکید بسیار دارند حدیث رسول خداست که فرمود:  
 علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدی تمسکوا بها  
 و عضوا علیها بالنواجز، و ایاکم و محدثات الامور، فان کل محدث بدعة و  
 کل بدعة ضلالة.<sup>۴</sup>

ابن تیمیه این حدیث را الگوی فکری و عملی اهل سنت می‌داند.<sup>۵</sup> صرف نظر از ضعف سند حدیث و مناقشه در اسناد رجال حدیث، بحث در محتوا و مصادیق آن است. اگر چه غالب اهل سنت مصداق آن را خلفای چهارگانه بعد از رسول خدا می‌دانند، اما از نظر امامیه مصداق خلفا با اوصاف «راشدین و مهدیین» تنها ائمه دوازده‌گانه از اهل بیت عصمت و طهارت هستند. چون راه کسی به طور مطلق راه رشد و هدایت است که از هر گونه گناه و اشتباه مصون باشد و این تنها بر ائمه شیعه منطبق می‌شود که دارای مقام عصمت‌اند. پس عدالت برای این اوصاف که امر به تمسک به آنها شده باشد کافی نیست.

خلاصه سخن در باب نقد تعریف اصطلاحی سلفیه این است که نه سلف صالح به معنایی که آنان می‌گویند می‌توانند الگو باشند و نه امر پیروی از آنها حجتی شرعی و یا حجتی عقلی دارد. پس در تعریف سلفیه باید گفت: سلفیه فرقه‌ای نوظهور است که غالباً از عقاید

۱. همان.

۲. حسینعلی منتظری، درسهایی از نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۸، ۳۶۵.

۳. همان، ص ۲۰۱.

۴. ابن تیمیه، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۱ - ۳۴۲.

۵. ابن تیمیه، عقیده واسطیه، ص ۱۴۰.



احمد بن حنبل و اهل حدیث، به ویژه ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب، پیروی می‌کنند، اما خود را احیاگران سنت و پیروان سلف یعنی اصحاب رسول خدا(ص) و تابعان، و تابعان تابعان و پاسداران توحید و سنت نبوی می‌دانند.

### تاریخچه پیدایش سلفیه و تحولات آن

گر چه عنوان «سلفیه» برای گروهی از مسلمانان که جدا کننده آنان از سایر مسلمانان است، عنوانی بدیع و مستحدث است،<sup>۱</sup> اما این اسلوب فکری ریشه در تاریخ سده اول اسلام دارد و منشأ آن شبهات و اختلافات فکری مسلمانان قرون اولیه در مسائل اعتقادی از قبیل قضا و قدر، جبر و اختیار، توحید، صفات خدا و ... است. اکنون لازم است در اینجا ریشه‌ها و سیر تاریخی پیدایش سلفیه را بررسی کنیم.

#### الف) اختلاف دیدگاهها و روشهای صحابه و تابعین و تابعین تابعین

بعد از حیات پیامبر(ص) اولین اختلاف درباره موت پیامبر(ص) بود. برخی گفتند پیامبر نمرده است، بلکه خدا او را چون عیسی بن مریم بالا برده است. این اختلاف با قرائت آیه «انک میت و انهم میتون»<sup>۲</sup> رفع شد. بعد از آن، اختلاف در مسئله امامت پیش آمد که تاکنون ادامه دارد. منشأ اختلاف نیز این بود که گروهی از صحابه علی(ع) را صاحب حق شرعی در خلافت می‌دانستند.<sup>۳</sup> در مقابل، گروهی به ابابکر رأی دادند و گروهی پیرامون سعد بن عباد را گرفتند و بالاخره با غلبه طرفداران ابابکر نزاع به ظاهر پایان یافت.

اختلاف بعدی در زمان عمر و در مسئله قدر بود. وقتی یکی از صحابه (عبدالله صبیح) از مسئله «قدر» سؤال کرد، این سخن به گوش عمر رسید. پس او را خواست، تازیانه زد، از مجلس بیرون کرد و به بصره تبعید نمود و از مسلمانان خواست از او دوری کنند.<sup>۴</sup> البته نظیر این سؤال را پیرمردی از علی(ع) هنگام بازگشت از واقعه صفین کرد. پیرمرد پرسید: آیا رفتن

۱. محمد سعید رمضان البوطی معتقد است که مذهب ساختن از عنوان سلف و پیروی از مذهبی به نام سلفیه، در نزد سلف

صالح اهل سنت در سه قرن نخستین اسلام شناخته شده نبود. (نک: سلفیه بدعت یا مذهب، ص ۲۵۴)

۲. زمر، آیه ۳۰.

۳. سامی النشار، علی؛ نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام، قاهره، مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۵۴، ص ۵۵-۵۶.

۴. ابن تیمیه، همان، ص ۵۶.

ما به سوی شام و بازگشتمان به قضا و قدر الهی بود؟ امیرمؤمنان پاسخ داد: آری. آن گاه شیخ گفت: پس اجر زحمات ما به حساب خداست و برای ما اجری نیست. حضرت فرمود: ای شیخ، عجله نکن. گمان کردی قضا و قدر امری حتمی و ضروری است و انسان را در افعالش اختیاری نیست؟ اگر چنین باشد پس ثواب و عقاب باطل است.<sup>۱</sup>

لَوْ وَجِدْنَا كَمَا نَجِدُ فِي بَيْنِ يَدَيْهِ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ نِيَامًا يَوْمَ يُؤْتَى بِعِبْرَتِهِ لَوَيْلٌ لِمَنْ يَكْفُرُ  
بِهِ يَوْمَ يَقْبَلُونَ الْعَذَابَ كَمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ...<sup>۲</sup>

در مقابل، حسن بصری در نامه‌ای به عبدالملک مروان جبرگرایی را نفی می‌کند و می‌نویسد: ای امیرالمؤمنین، خدای تعالی بندگان را بر انجام هیچ امری مجبور نساخته است، بلکه فرمود: اگر چنین بکنید چنان می‌کنم، یعنی هر عملی را جزای مناسب آن می‌دهم...<sup>۳</sup>

بعد از او معتزله نیز به شدت از عقیده اختیار و آزادی اراده تبلیغ می‌کردند. در مقابل، جبرگرایان آزادی اراده و اختیار را با اراده و قدرت و مشیت مطلقه در تعارض می‌دیدند و بر انجام امور بر وفق قضا و قدر حتمی تأکید می‌کردند. در باب توحید نیز عده‌ای بر توحید صفاتی تأکید می‌کردند و عده‌ای بر واقعیت داشتن صفات در خدای تعالی و ایمان به صفات خبری مثل «دیدن»، «وجه» و «قدم» خدای تعالی اصرار می‌ورزیدند. این اختلافات فکری موجب پیدایش گروه‌ها و نحله‌های متفاوت نظیر شیعه، معتزله و صفاتیه (شامل اشعریه، کرامیه، مشبهه و ...) شد که هر گروه اعتقاد خاصی در اصول ایمانی داشتند و مردم را به سوی آن فرا خواندند و هر کدام خود را فرقه‌ناجیه و اهل سنت واقعی دانستند.

### ب) ظهور اهل اثر

میان صاحبان اندیشه گروهی از عالمان دینی، چه در اصول اعتقادی و چه در فروع و احکام عملی، بر ظواهر کتاب و سنت تأکید داشتند که از آن جمله می‌توان از مالک بن انس،

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ص ۱۲۷.

۲. ابوالفتح کراجکی، کثر الفوائد، ص ۱۴.

۳. حسن بصری و دیگران، رسائل العدل و التوحید، ص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ احمد بن یحیی یمانی، المنیة و الامل، ص ۲۰۱.



محمد بن ادريس شافعی، سفیان ثوری، احمد بن حنبل، داود بن علی محمد اصفهانی و اصحاب او نام برد.<sup>۱</sup> این گروه را در ابتدا بیشتر «اصحاب اثر» می‌نامیدند. اهتمام اصلی آنها بحث در احکام و فروع بود و در احادیث اعتقادی به ظواهر آن بسنده می‌کردند. این گروه بعدها اصحاب حدیث نامیده شدند و احمد بن حنبل که بیش از دیگران به ظواهر کتاب و سنت، چه در اصول و چه در فروع، تأکید داشت، به عنوان پیشوای اهل حدیث خوانده شد و «مسند» او به عنوان مرجع فکری در مسائل اعتقادی و رساله عملی در احکام فقهی و عبادی مورد پذیرش قرار گرفت.<sup>۲</sup> احمد بن حنبل در نامه‌ای که اصطخری از او نقل کرده، خود را پیرو اصحاب اثر می‌داند و اصحاب اثر را اهل سنت می‌شمارد.<sup>۳</sup>

### ج) ظهور اهل حدیث و احمد بن حنبل

اگر بخواهیم تاریخ پیدایش تحولات تفکر گروهی را که کنونی سلفیه و انامی شوبه چنانچه حوائج مانع تقسیم نیستیم نیز لحاظ کنیم بن حنبل را یکی از نقاط طیفن جریا فکری بدانیم آنچه در طول تاریخ گذشته نیز جموع تقدیسه‌هایی بود که به ظهور اهل حدیث منجر شد. این گروه خود را پیروان اصلی و انحصاری سنت رسول خدا (ص) دانستند و خویش را اهل سنت و اهل نجات نامیدند<sup>۴</sup> و حدیث «الاعتصام بالسنة نجات»<sup>۵</sup> را مبنای فکری و عمل خویش قرار داده و بر مبنای روایت «الدُّبُّ عَنِ السُّنَّةِ اَفْضَلُ مِنَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۶</sup> دفاع از سنت برتر از جهاد با خداست، به دفاع از عقاید خویش به عنوان عقیده اهل سنت پرداختند. به گزارش ابن حزم و ذهبی مهم‌ترین دوره رواج حدیث، نیمه اول قرن سوم هجری یعنی بعد از به قدرت رسیدن متوکل عباسی است.<sup>۷</sup> در قرن اول هجری بعد از آنکه عمر کتابت

۱. عبدالقادر بغدادی، الفرق بین الفرق، بیروت، دار الآفاق، چاپ دوم، ۱۹۷۷م، ص ۳۰۰ - ۳۰۴.

۲. شهرستانی، الملل و النحل، بیروت، دار المعرفة، ۲۰۰۱م، ص ۱۱۸ - ۱۳۲.

۳. المدخل الی مذهب الامام احمد بن حنبل، ص ۲۹.

۴. الفرق بین الفرق، ص ۵.

۵. جمال بن احمد بشیر آبادی، آثار الواردة عن ائمة السنة فی ابواب الاعتقاد، ریاض، دار الوطن، ۱۴۱۶ق، ص ۱۱۹.

۶. همان، ص ۱۴۰.

۷. شمس‌الدین محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۲م، ص ۲۵۶.

حدیث و نقل آن را ممنوع کرد، بازار حدیث خوانی مدتها از رونق افتاد تا آغاز قرن دوم هجری که عمر بن عبدالعزیز دستور داد علما به گرد آوری حدیث و تدوین آن بپردازند و این کار تا زمان مأمون ادامه یافت.

امام مضع طون در مقابل اهل حدیث همچون مضع بن خطاب بوکله کتابت حدیث نهی کرد و توجهی به آرای محدثان در باب عقاید نداشت.<sup>۱</sup> ابن حزم دلیل این کار را ورود اسرائیلیات و جعل حدیث می‌داند که به دنبال آن نزاع در صفات الهی و قدیم بودن کلام الهی یعنی قرآنیش آمد. در مقابل معتزلیک قائل بخلق قرآن بودند و بیشتر به نقل گوی گریشواش تنه و روح مایب بودند مأمون بر محدثان خضی گرفت و بسبب خستگی در دوز معتم هم نیز تسال ۲۲۷ ق دامه پید گریه طوری که این دوران را دوران محنت نامیدند.

در این دوره، احمد بن حنبل به علت پایداری در عقایدش بیش از دیگران مورد اذیت و بی‌مهری قرار گرفت. اما وقتی متوکل بعد از برادرش واثق در سال ۲۳۲ ق زمام امور خلافت را در دست گرفت، میل شدیدی به محدثان پیدا کرد، آنان را به سامرا فراخواند و از آنان خواست تا احادیث صفات و روایت خدا را بر مردم بخوانند.<sup>۲</sup> ابن حزم اضافه می‌کند که احادیث آحاد در باب عقاید اجازه انتشار نیافت مگر در این زمان.<sup>۳</sup> ابن حزم در جای دیگر می‌نویسد:

وقتی دولت عباسی حاکمیت را در دست گرفت، محدثان در فضیلت عباسیان و مذمت امویان و همچنین تفضیل عرب بر عجم، حدیثها جعل کردند و پیام بنوسبتا دهند و فی طایفه ای لولم ای اهل کتاب که ظاهر به اسلام می‌کردند، احادیثی جعل کردند که معارض قرآن بود. از جمله گفتند که خدای تعالی مالا که را از موی از وان بومینه اش خلق کرد هست.<sup>۴</sup>

حال آنکه احمد بن حنبل در نامه‌اش به مسدد بن مسرهد می‌نویسد: «شما را امر می‌کنم به

۱. ابن حزم اندلسی، علم الکلام علی مذهب اهل السنة و الجماعة، قاهره، الازهر، ۱۹۸۹م، ص ۵.

۲. همان، ص ۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ص ۲۵۶.

۳. علم الکلام علی مذهب اهل السنة و الجماعة، ص ۱۱.

۴. همان، ص ۱۲.

اینکه چیزی را بر قرآن ترجیح ندهید، چون آن کلام خداست.»<sup>۱</sup> البته او بر تمسک به حدیث تأکید می‌کند و در آن نامه می‌نویسد: «شما را امر می‌کنم به تمسک به سنت پیامبر و سخن گفتن از سنت نبی و هدایت شدگان از اصحاب پیامبر و تابعان بعد از ایشان.»<sup>۲</sup>

احمد بن حنبل در سال ۲۴۱ ق در گذشت. مهم‌ترین اثر باقی‌مانده از او مسند اوست که مشتمل بر نزدیک به سی هزار حدیث است که همه روایاتش از جهت سند در نزد اهل سنت اعتبار یکسان ندارند، بلکه برخی صحیح و برخی ضعیف‌اند که قابل اعتنا و عمل نیستند. احمد بن حنبل کتابهای دیگری مانند فضائل الصحابة و الرد علی الزنادقة دارد که در اولی از فضایل صحابه، به ویژه خلفا و از جمله امام علی (ع)، سخن گفته است. او در این کتاب بیش از دویست صفحه در فضیلت امام علی (ع) نوشته و از فضایی چون حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث سدالابواب، حدیث ثقلین، نزول آیه تطهیر در حق اهل بیت، اولین مسلمان بودن او و عقد اخوت او با پیامبر سخن گفته است.

از دیگر کسانی که در رواج و گسترش مذهب اهل حدیث نقش داشته‌اند، می‌توان از اسحاق بن راهویه (د ۲۳۸ ق)، اوزاعی (د ۱۵۷ ق)، سفیان ثوری (د ۱۶۱ ق) و محمد بن جریر طبری نام برد.<sup>۳</sup> بعد از احمد بن حنبل نیز اهل حدیث همچنان به حیات خویش در بین مسلمانان ادامه دادند.

#### د) تابعان احمد بن حنبل

اگر بخواهیم دوره‌های حیاتی سلفیها و اهل حدیث را متمایز کنیم، باید ظهور اثرگرایان در فقه و اعتقادات را دوره اول، زمان قدرت گرفتن احمد بن حنبل و اصحاب حدیث در زمان متوکل عباسی را دوره دوم، دوران بعد از احمد بن حنبل تا ظهور ابن تیمیه را دوره سوم، ظهور ابن تیمیه را دوره چهارم، دوران بعد از او تا ظهور محمد بن عبدالوهاب را دوره پنجم، زمان ظهور او و حاکمیت یافتن مذهب وهابیه در برخی سرزمینهای اسلامی را دوره ششم و زمان

۱. المدخل الی مذهب الامام احمد بن حنبل، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. پاکتچی، دائرة المعارف، ج ۹، ص ۱۱۸ - ۱۲۰.

بعد از او را دوره هفتم یا دوره معاصر بنامیم.

بعد از احمد بن حنبل، افرادی چون عبداللّه بن احمد بن حنبل، فرزند احمد حنبل (د ۲۹۰ق)، مؤلف کتاب السنة و عثمان بن سعید التیمی سجستانی (د ۲۸۰ق)، صاحب المسند و حشیش بن اصرم (د ۲۵۳ق)، صاحب کتاب الاستقامة<sup>۱</sup> و ابوجعفر معروف به طحاوی (د ۳۲۱ق)، صاحب العقائد الطحاویة و محمد بن اسحاق بن خزیمه (د ۳۱۱ق)، صاحب کتاب التوحید<sup>۲</sup> و حسن بن علی بر بهاری (د ۳۲۹ق)<sup>۳</sup> و عبداللّه بن محمد عکبری، معروف به ابن بطّه و عبداللّه حسین عکبری بغدادی، صاحب تفسیر قرآن و البیان فی اعراب القرآن و اعراب الحدیث و محمدالدین ابی محمد عبداللّه بن قدامه مقدسی (د ۶۲۰ق)، صاحب کتاب لمعة الاعتقاد و البرهان فی مسألة القرآن، و ابن سرور مقدسی (۵۴۱ - ۶۰۰ق)، صاحب کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد نامدارند. اینان و دیگر محدثان در نشر مذهب اهل حدیث کوشیدند که ذکر همه آنها در این مختصر میسر نیست و ابن رجب حنبلی در طبقات الحنابلة آنها را نام برده است.<sup>۴</sup>

#### ه) ظهور ابن تیمیه

یکی از نقاط عطف تفکر سلف‌گرایی ظهور ابن تیمیه حزانی است. او بعد از آنکه به جای پدرش بر کرسی تدریس و افتا نشست، عقایدی در مسائل توحیدی و جانب‌داری از اهل حدیث و پیروی از سلف و مخالفت با سایر گروه‌های فکری و فرقه‌های کلامی و فقهی اظهار داشت که در میان مسلمانان اختلاف شدیدی درباره افکار او پدید آمد تا جایی که برخی او را به عنوان رهبر فکری خویش پذیرفتند و برخی نیز او را به شدت انکار کردند و عقاید او را بدعت دانستند و فتوا به قتل یا حبس او دادند. تفصیل دیدگاه‌ها درباره او مجال دیگری می‌طلبد.

#### و) حیات سلفیه بعد از ابن تیمیه

بعد از ابن تیمیه شاگردان و پیروان او، به ویژه ابن قیم جوزیه (د ۷۵۱ق)، اندیشه‌های او را

۱. جعفر سبحانی، بحوث فی الملل، ص ۱۲۵ - ۱۳۰.

۲. کتاب التوحید بسیار مورد توجه سلفیه‌هاست، چنان که در سال ۱۴۱۸ق در ریاض توسط دکتر عبدالعزیز بن ابراهیم الشهبان تصحیح و با مقدمه دکتر شیخ صالح بن فوزان، استاد مرکز عالی قضا و عضو هیأت کبار العلماء عربستان، چاپ شد.

۳. علی اصغر فقیهی، وهابیان، ص ۱۹.

۴. ابن رجب حنبلی، طبقات الحنابلة، قاهره، ۱۳۷۲ق، ص ۱۱۱ - ۱۳۳.

گسترش دادند. چنان که برخی در اهمیت ابن قیم گفته‌اند: «اگر برای ابن تیمیه هیچ فضیلتی جز تربیت ابن قیم جوزی نبود، همین برای بزرگی جایگاه او کافی بود.»<sup>۱</sup> مقبول احمد در کتاب دعوت ابن تیمیه و تأثیر آن بر حرکت‌های اسلامی معاصر می‌نویسد: «میراث فرهنگی رهبران فکری بعد از ابن تیمیه از ارتزاق اوست و آنها ناقل افکار و شارح و مفسر اندیشه‌های او بودند.»<sup>۲</sup> یکی دیگر از محققان معاصر در تأثیر ابن تیمیه در منظومه فکری اهل سنت می‌نویسد: «در قرون وسطی که عصر ظلمت در اروپا بود، در عالم اسلام عصر تمدن و شکوفایی بود و غزالی و ابن تیمیه بیش از دیگران در منظومه فکری اهل سنت تأثیرگذار بودند.»<sup>۳</sup> به هر حال، بعد از وفات ابن تیمیه نیز افکار او مورد توجه اهل حدیث به ویژه حنبلیها بود و شاگردانش بر مبنای عناصر فکری او دعوت سلفیه را پایه‌ریزی کردند. در واقع او پلی برای وصول به مذهب سلف صالح به شمار می‌آید.<sup>۴</sup> بدیهی است این سخنان خالی از مبالغه نیست، چون پیروان یک مکتب فکری غالباً رهبر آن مکتب را با دیده اعجاب و تحسین می‌نگرند. به هر حال، شاگردان و پیروان ابن تیمیه به افکار او تعصب خاصی داشتند. چنان که یکی از محققان درباره ابن قیم می‌نویسد: «او هم از اذیت‌هایی که استادش ابن تیمیه متحمل شد بی‌نصیب نبود، چنان که همراه با او دستگیر و در قلعه محبوس شد.»<sup>۵</sup>

یکی دیگر از پیروان ابن تیمیه، ابن رجب حنبلی (۷۳۶ - ۷۹۵)، صاحب طبقات الحنابلة است که با تألیف این کتاب در حفظ میراث فرهنگی حنبلیها تلاش کرده است. کتاب دیگر او کلمة الاخلاص و تحقیق معناها است.

دیگر از شخصیت‌های اهل حدیث که در تبلور فکر سلفی و آرای حنابله و دفاع از عقاید مذهب حنبلی نقش بسزایی داشت، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان معروف به ذهبی (۶۷۳ - ۷۴۸ق) است. برخی ذهبی را جزء شاگردان ابن تیمیه شمرده‌اند<sup>۶</sup> و برخی گفته‌اند بین

۱. همان، ص ۷۸.

۲. مقبول احمد، دعوة شیخ الاسلام ابن تیمیه و اثرها علی الحركات الاسلامية المعاصرة، کویت، ۱۴۱۶ق، ص ۸۵.

۳. زکی میلاد، رسالة التقرب، ش ۲۲، «تأثیر غزالی بر ابن تیمیه»، ص ۷۸.

۴. دعوة شیخ الاسلام ابن تیمیه و اثرها علی الحركات الاسلامية المعاصرة، ص ۱۵۹.

۵. سید عبدالحسین شرف‌الدین، المراجعات، ص ۷۰.

۶. دعوة شیخ الاسلام ابن تیمیه و اثرها علی الحركات الاسلامية المعاصرة، ص ۸۳.

او و ابن تیمیه رابطه‌ی وثیقی وجود داشته است.<sup>۱</sup> الصفدی او را محدث جامد نمی‌داند، بلکه آگاه به اقوال و مذاهب پیشوایان سلف می‌شمارد.<sup>۲</sup>

از دیگر کسانی که بعد از ابن تیمیه و قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب در مسیر مذهب اهل حدیث و عقاید سلف سخن گفته و آثارشان مورد توجه قرار گرفته و تصحیح شده و به زیور طبع آراسته گردیده، می‌توان از محمد بن عبدالله بن بهاری ابو عبدالله بدرالدین (۷۴۵ - ۸۳۱ق)، از علمای قرن نهم و صاحب کتاب معنای لاله الا الله و مرعی بن یوسف الکریمی المقدسی (۱۰۳۳ق)، از علمای قرن یازدهم و صاحب کتاب اقابیل الثقات فی تأویل الاسماء و الصفات و محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی (۱۰۹۹ - ۱۱۸۲ق)، صاحب کتاب رفع الاستار لإبطال ادلة القائلین بفناء النار، از علمای قرن دوازدهم، نام برد. بدیهی است کسان دیگری نیز از اهل حدیث و پیروان احمد بن حنبل و ابن تیمیه بوده‌اند که در جهت احیای این مکتب فکری تلاش کرده‌اند، اما به جهت اختصار به ذکر علمای فوق بسنده کرده‌ایم.

#### ز) ظهور محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ق)

ظهور محمد بن عبدالوهاب بنقطه‌ی طفندگی‌گر بر تفکری استوار است و بقلدرش نظامی و اقتصادی آل سعود افکار خویش را ترویج کرد و دیدگاه‌های فقهی خویش را به اجرا درآورد. او در شهر عینیه واقع در شمال ریاض متولد شد.<sup>۳</sup> دوران کودکی و نوجوانی را نزد پدرش گذراند و نزد او بر اساس مذهب احمد بن حنبل درس فقه آموخت. وی بسیار اهل مطالعه بود و توجه خاصی به کتابهای ابن تیمیه و ابن قیم داشت و بیشتر کتابهای آنها را مطالعه کرد.<sup>۴</sup> محمد بن عبدالوهاب حنبلی مذهب بود، اما در فتاوی فقهی ملتزم به فقه احمد بن حنبل نبود و در بعضی از مسائل به فتوای خودش عمل می‌کرد. او از نظر اصول اعتقادی بیشتر پیرو ابن تیمیه بود و به تبع او خود را سلفی می‌نامید. چنان که برخی گویند: ابن تیمیه استاد مباشر

۱. سیر اعلام النبلاء، مقدمه ارتوط، ص ۱۳ - ۱۴.

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. احمد بن حجر آل ابوطامی، کتاب الشیخ محمد بن عبدالوهاب، تصحیح عبدالعزیز بن باز، مدینه الجامعة الاسلامیة، بی‌تا،

ص ۱۵.

۴. همان؛ عباس محمود العقاد، الاسلام فی القرن العشرين، مصر، بی‌تا، ص ۶۸.



ابن عبدالوهاب است، اگر چه بین آنها چهار قرن فاصله افتاد؛ چرا که او به شدت تحت تأثیر کتابهای ابن تیمیه بود.<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالوهاب به برخی از بلاد اسلامی و از جمله به همدان و اصفهان سفر کرد. در اصفهان حکمت مشائی، شرح ملا علی قوشجی بر تجرید، حکمت اشراقی و طریقه تصوف را آموخت.<sup>۲</sup> او بعد از سفرهای علمی اش به حریملا برگشت و شروع به فعالیت کرد. در گام اول برخی از اعتقادات مردم را به باد انتقاد گرفت تا جایی که بین او و پدرش منازعه و جدال در گرفت. سپس شیخ محمد دعوتش را در حریملا آشکار کرد و عده‌ای از اهل آنجا وی را پیروی کردند و شیخ بدین کار مشهور شد.

سرانجام بر اثر برخی پیشامدهای ناگوار آنجا را ترک کرد و به عینیه رفت<sup>۳</sup> و عقایدش را برای حاکم آنجا آشکار کرد و به او گفت: اگر مرا یاری رسانی، امید این دارم که خداوند تو را پادشاه نجد و اعراب آن دیار نماید. حاکم آنجا، عثمان بن حمد معمر، با او موافقت و مساعدت کرد تا شیخ محمد دعوتش را آشکار ساخت و بعضی از مردم عقاید او را پذیرفتند. او با حمایت حاکم و تابعانش درختانی را که در آن نواحی مظهر تقدس بودند قطع کرد و در جیبله بارگاهی را که به نام ضید بن خطاب (برادر عمر که در غزوه یمامه در مقابل مسیلمه کذاب به شهادت رسید) بنا شده بود خراب کرد.<sup>۴</sup>

خبر این اقدامات به گوش والی احساء رسید و او عثمان بن معمر حاکم عینیه را از حمایت محمد بن عبدالوهاب برحذر داشت. شیخ محمد آنجا را ترک کرد و به درعیه رفت (۱۱۵۸ ق) و با حاکم آنجا رابطه دوستی برقرار کرد و از او برای حمایت از اقدامات خویش کمک خواست. محمد بن سعود با دو شرط پذیرفت که او را یاری دهد: اول: شیخ او را تنها نگذارد و به وطنش برنگردد. دوم: شیخ مانع اخذ خراج از مردم نشود. محمد بن عبدالوهاب شرط اول را با جان و دل پذیرفت و در مورد شرط دوم گفت: خدا تو را گنجینه‌هایی بهتر از آن خواهد داد که تو را

۱. کتاب الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۲۷.

۲. محمد حماد، عزیز العظمة محمد بن عبدالوهاب، ریاض، ۲۰۰۰ م، ص ۱۱۵.

۳. الاسلام فی القرن العشرين، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۶۹ کتاب الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۲۳.



بی‌نیاز از آن می‌کند.

شیخ دعوت و به دنبال آن مبارزه خود را در روستاها و شهرهای اطراف و مسلمانانی که به گمان او عقایدشان آلوده به شرک شده بود آغاز کرد. شهرها و روستاهای اطراف یکی پس از دیگری تسخیر می‌شد. بعد از فتح ریاض در سال ۱۱۸۷ ق و وسعت یافتن حوزه فرمانروایی ابن سعود و ابن عبدالوهاب، شیخ امور مردم و اموال و غنائم را به ابن سعود بخشید و خود رهبری دینی را به عهده گرفت و به عبادت و کارهای علمی پرداخت.<sup>۱</sup> شیخ سرانجام در سال ۱۲۰۶ ق از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

این گزارش مختصری بود که بیشتر از زبان موافقان محمد بن عبدالوهاب و پیروان عقاید او نگاشته شد. اما صرف نظر از دیدگاه مخالفان او که اولین آنها پدرش و دومی آنها برادرش بودند و این دو خود از علمای حنبلی به شمار می‌آمدند، و صرف نظر از دهها کتاب که در رد عقاید محمد بن عبدالوهاب نوشته شده است،<sup>۳</sup> در اینجا لازم است از علمای سلفیه، به ویژه پیروان عقاید محمد بن عبدالوهاب، به استناد مطالبی که خودشان در کتابهایشان گزارش کرده‌اند چند سؤال کنیم.

آیا درست است که ما فهم خویش از دین و توحید را عین دین و فهم دیگران از دین را باطل بدانیم؟ آیا حق داریم فهم خودمان را از سنت نبوی و آنچه از سنت در دست ماست، عین چیزی که خدا نازل کرده و پیامبر ابلاغ کرده یا تبیین نموده یا با قول و فعل خویش تقریر کرده بدانیم و فهم دیگران و آنچه را از سنت پیامبر در نزد دیگران است بدعت بشماریم؟ چرا باید سنت نبوی را محدود به گفته‌ها و نوشته‌ها و فتاوی محمد بن عبدالوهاب و در نهایت

۱. همان، ص ۲۶ - ۲۷.

۲. قانع بن حماد الجهنی، الموسوعة المیسرة فی الادیان و المذاهب، ریاض، دار الندوة، ۱۴۱۸ ق، ص ۱۶۴.

۳. ابی‌حامد بن مرزوق در کتاب التوسل الی الہی نام چهل و دو کتاب از این قبیل را ذکر کرده که برخی از آنان عبارت‌اند از: مقاله شیخ محمد بن سلیمان کردی، استاد محمد بن عبدالوهاب؛ تجرید السیف الجهاد لمدعی الاجتهاد، عبدالله بن عبداللطیف شافعی، استاد محمد بن عبدالوهاب؛ الصواعق الالهیة فی الرد علی الوهابیة، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمد بن عبدالوهاب؛ الصواعق و الرعود، عطیف‌الدین عبدالله بن داؤد حنبلی که بسیاری از علمای بصره و بغداد و حلب و احساء و بلاد دیگر بر آن تفریط نوشته و آن را تأیید کردند؛ رساله احمد بن علی بصری شافعی و... نک: علی اصغر فقیهی، وهابیان، ص ۲۴۱ - ۲۴۶.

ابن تیمیه و ابن حنبل نماییم؟ آیا امیرالمؤمنین علی(ع) و حسن و حسین(ع) که سرور جوانان بهشت‌اند و باقر آل محمد و جعفر بن محمد صادق(ع) برای فهم سنت شایسته‌ترند یا محمد بن عبدالوهاب؟ آیا آنها از سلف صالح هستند یا محمد بن عبدالوهاب؟ آیا اگر کسی تابع عقاید و آرای فقهی شافعی یا مالک یا ابوحنیفه بود، در ضلالت و اهل بدعت است و اگر تابع آرای محمد بن عبدالوهاب بود در هدایت است؟

پیروان محمد بن عبدالوهاب ادعای تبعیت از سلف صالح دارند. اما اگر کسی اظهار اسلام می‌کرد، پیامبر او را متهم به کفر و الحاد می‌کرد؟ آیا مردم مکه و مدینه که ده قرن حافظ بیت‌الله و بیت رسول‌الله بودند، مشرک و کافر بودند و محمد بن عبدالوهاب آنها را مسلمان کرد؟ آیا جنگیدن با اهل قبله و متهم کردن آنها به شرک و بدعت جایز است؟ آیا اگر کسی مقام پیامبر را گرامی داشت و او را شفیع خویش نزد پروردگار قرار داد، به خاطر اینکه بنده صالح خداست و دعای او نزد خدا مستجاب است، مشرک شده است؟

آنچه به نظر نگارنده می‌رسد این است که با گذشت زمان و دور شدن از مبدأ رسالت و بی‌توجهی به حقیقت قرآن و سنت و بسنده کردن به ظواهر اسلام، کم‌کم اسرئیلیات و مجعولات حاکمان اموی و عباسی و فرقه‌های کلامی و سیاسی و انتساب آنها به پیامبر و خلفای راشدین و صحابه در میان مسلمانان رایج شد. این فضیلت‌تراشیها برای صحابه به طور مطلق است که قبر زید بن خطاب زیارتگاه و به قول محمد بن عبدالوهاب پرستشگاه می‌شود. وقتی علمای اهل حدیث به ویژه حنبلیها برای صحابه، حتی معاویه، فضیلت و برتری بر غیر صحابه، ولو کسی چون عمر بن عبدالعزیز باشد، قائل هستند،<sup>۱</sup> طبیعی است که مردم عوام قبرشان را محل برآورده شدن حاجات و استجاب دعا قرار دهند. پس بهتر بود ابن عبدالوهاب و پیروانش به جای هدر دادن خون مسلمانان به تصحیح منابع روایی خویش می‌پرداختند و احادیث صحیح را از سقیم جدا می‌کردند و به مردم رشد فرهنگی می‌دادند نه اینکه با شمشیر از نیام کشیده بخواهند آنها را مؤمن و موحد کنند. به هر حال، سخن در نقد افکار و اعمال سلفیه، به ویژه محمد بن عبدالوهاب و پیروانش که به وهابیه مشهور شده‌اند، بسیار است که این مقال را مجالی بیش از این نیست.

۱. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۴، ص ۴۲۲.